

فضل بن شایان نیست ابوری

و

نبرد اندیشه با ویران پس از اسلام

کریم فرید خنجر

دو کتاب دیگر از همین نویسنده:

۱- زندگی و مهاجرت نژاد آریا

براساس روایات ایرانی

پژوهشی ژرف در تاریخ نژاد آریا و ایران از دورترین ایام، تا هنگام سه بهره شدن نژاد آریا و شروع مهاجرت‌های بزرگ آریاییان حدود چهار هزار سال پیش

۲- زروان

سنجش زمان در ایران باستان

گاه شماری، گاه ها، ماه ها. جشن‌های ایران در ارمنستان، کردستان، لرستان، یزد و کرمان، گیلان و دیلم. سیستان، سغد، خوارزم و ایران باستان، روزهای ایرانی و اشعار و افسانه‌های مربوط به هر يك از آنها و گاه‌شماری مسیحی، عرب، ترك، هند، یونان، روم و مغرب باستان

تلفن محل بخش: ۶۴۱۴۱۷

محل فروش کتابخانه طه‌وری و دیگر کتابخانه‌های روبروی دانشگاه تهران

۶۵۲۰۳۱

فضل بن شاذان نیشابوری

نبرد ابرو و مهران عزیز

بیاد اهورا و مهران عزیز
دو شمع سوزان...
که به سیل قدم نسابور فرسیدند

فضل بن شادان نیشابوری

فریدون جنیدی

خط و طرح: محمد وجدانی

چاپ نخست ۳۵۹ گ

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

چاپ نقش جهان

انتشارات بلخ: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران پلاک ۱۴۱۵ آپارتمان ۶

تلفن ۶۴۱۴۱۷

بها: ۱۰۰ ریال

فهرست

۵	پیشگفتار
۶	احوال و آثار فضل
۹	مختصری از احوال روزگار فضل
۱۲	کتاب‌های فضل
۱۶	کتاب‌های غیر مذهبی فضل
۲۱	جنگ هفتاد و دو ملت
۵۴	بررسی برخی آراء و عقاید از کتاب هفت و سه ملت ترجمه بخش‌هایی از ایضاح:
	وصیت پیامبر اسلام
۶۱	اختلاف در اذان
۶۲	اختلاف در وضو
۶۳	متعّه زنان
۶۶	سؤال از اهل کتاب
۶۷	غلاة شیعه
۷۲	آرامگاه فضل

برای نوشتن این دفتر، از این کتابها بهره برده‌ام

ابوریحان بیرونی	آثارالباقیه
به تصحیح محمد ارموی	الایضاح فضل بن شادان
سمعانی	انساب
شیخ طوسی	التنبیه
ابن‌الندیم	الفهرست
بکوشش جلالی نائینی	اوپانیشاد محمد دارشکوه
چاپ عکس بنیاد فرهنگ ایران	تاریخ بلعمی
محمد جریر طبری	تاریخ طبری
ابوالفرج ابن جوزی	تلبیس ابلیس
علی میر فطروس	حلاج
عباس اقبال	خاندان نوبختی
مجتبی مینوی ومهدی محقق	دیوان ناصر خسرو
ناصر خسرو	زادالمسافرین
بکوشش هیوبرت دارک	سیرالملوک نظام‌الملک
جمال‌الدین حسین اینجوشیرازی	شاهنامه فردوسی
	فرهنگ جهانگیری
	قران
اعجاز حسین	کشف‌الحجب والاستار
ترجمه جلالی نائینی	گزیده سرودهای ریگ‌ودا
اسدی توسی	لغت فرس
محمد معین	مزدیسنا و ادب پارسی
جلالی نائینی	ملل و نحل شهرستانی (ضمیمه)
عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی‌پور	منتهی‌الاراب
عطار نیشابور	منطق‌الطیر
محمود نجم‌آبادی	مؤلفات رازی
به تصحیح محمد جواد مشکور	هفتاد و سه ملت
پورداود	یشت‌ها
عبدالجلیل فقیدی	یادنامه فضل بن شادان

فضل‌بن شاذان از دی نیشابوری یکی از بزرگترین متکلمان و فقیهان شیعه نیشابور است که آراء اندیشه‌هایش بروی متکلمان بعدی شیعه موثر بوده است بنابراین بررسی احوال و افکار او می‌باید که در مجموعه تحقیقات مربوط به دانشمندان نیشابور جای گیرد. البته چون وی مبارزات خویش را با سلطه‌جویی اعراب در لباس تشیع درآورد، تحقیق بروی اندیشه‌های او بایستی که دور از یکسونگری و تعصب صورت پذیرد و آنچه که در این مختصر آمده گوشه‌هایی از کتاب بزرگ او الايضاح است، با توجه به عقاید مختلفی که در آن زمان در گوشه و کنار این سرزمین جریان داشته.

و با توجه به افکار و عقایدی که در این زمان در ایران زمین جاری است و برخی جوانان را گمان بر آنست که مثلاً فلان تر اجتماعی يك قرن پیش در يك کشور اروپائی بوسیله يك شخص معین بجهان عرضه شده، مطالعه مختصری در مکتب‌های مذهبی سیاسی اجتماعی که ده یا دوازده قرن پیش در ایران جریان داشته می‌تواند راه‌گشای خوبی برای مطالعه در ریشه مکاتیب اجتماعی جهان بوده باشد، و بررسی مختصر کتاب ایضاح فضل‌بن شاذان در این دفتر امکان این مطالعه را بدست می‌دهد.

بنابر آنچه که خود برای بررسی احوال بزرگان نیشابور و بررسی اندیشه‌هایشان معین کرده بودم، شاید پژوهش در آثار و احوال فضل‌بن شاذان باین زودی‌ها میسر و ممکن نمی‌شد، اما اشتیاق آقای عبدالصمد ناصری به بزرگداشت این فقیه متکلم، و تأمین امکانات چاپ این نوشته‌ها مرا به انجام این امر یاورى نمود.

فریدون جنیدی

هرمزد روز خردادماه

۱۳۵۹/۳/۱

احوال و آثار فضل

در برخی از کتاب‌ها نام فضل بن شادان در ردیف عالمان و فقیهان شیعه آمده است و برخی نیز اکتفا به اشاره به نام فضل بن شادان رازی، یا قمی کرده‌اند و در برخی کتب نیز نام او از قلم افتاده است. اما کیفیت کار فضل چنان نبوده است که نام او را و آثار او را از صفحه روزگار قلم زند. و از جمله شگفتی‌ها آنست که در شهری چون نیشابور که بر اثر ستم مغولان همه مساجد، خانقاه‌ها، مدارس، گورستانها منهدم گردید بقعه و زیارتگاه او از جمله چند اثر معدود برجای مانده است!

مختصری از شرح حال او در این دفتر نقل می‌شود و از آنجا که سید جلال‌الدین حسینی ارموی معروف به محدث ارموی^۱ در مقدمه کتاب ایضاح با نکته سنجی کامل و دقت کافی این مهم را بانجام رسانده است، تکرار و دوباره کاری و مراجعه به اصل مآخذ را لازم ندانستم. منتهی چنانکه گفته شد کوشش خواهیم کرد که این کار را به اختصار برگزار کنیم:

فضل بن شادان بن خلیل از دی نیشابوری در سال ۲۶۵ هجری پس از آنکه یادگارهای بسیاری از خود برجای گذاشت، درگذشت. عده‌ای از نویسندگان او را بواسطه لقب «ازدی» در اصل عرب می‌دانند که در نیشابور ساکن بوده است. زیرا که در کتب انساب و رجال «ازد» را پدر قبیله‌ای از عرب دانسته‌اند.

عبدالکریم بن محمد سماعی، در کتاب انسان خود می‌گوید:

«ازد بفتح الف و سکون زاء و کسر دال مهمله، نام پدر قبیله‌ای

۱- کتاب ایضاح به همت و کوشش محدث ارموی با تعلیقات و حواشی بسیار مفصل، حتی با تذکرات برخی دیگر از صاحب نظران از سوی انتشارات دانشگاه تهران بچاپ رسیده است.

است از عرب واو از دبن غوث بن بنت بن مالک بن کهلان است و حضرت امیرالمومنین علی (ع) در بعضی اشعار که سابقاً مذکور شده ایشان را ستون ایوان خلافت خود خوانده و در بعضی ایشان را شمشیر خود گفته....»
منتهی الارب در این مورد می نویسد:

«ازد بالفتح پدر قبیله ایست در یمن که جمیع انصار از اولاد اویند و پدرش غوث نام داشت...»

گروه دیگر مورخان و نویسندگان نسبت او را به قبیله «ازد» بعید می دانند، زیرا که نام پدر فضل شاذان بوده است که بتلفظ امروزی شاذان می شود، و شاذان نامی ایرانی است که بدو صورت معنی می شود یا شاذان بمعنی اسم فاعل شاد همچون خندان

یا شاد باضافه پسوند نسبت «ان» همچون اردشیر بابکان یعنی اردشیر منسوب به بابک یا پسر بابک. یا خسروکواتان (قبادان) یعنی خسرو پسر کوات (قباد) که نام انوشیروان بوده است. در این صورت پدر فضل، پسر شخصی بنام شاد خواهد بود.

و در هر دو صورت شکی نیست که «شاذان» نامی ایرانی است و اعراب را هیچگاه پروای نهادن نامی ایرانی بر فرزندان نبوده. و در هیچ کتاب و تاریخی دیده نشده که يك فرد عرب چنین کاری کرده باشد، اگرچه ایرانیان پس از پذیرفتن اسلام بمناسبت آئین جدید نامهای عربی بر فرزندان خویش می نهادند، اما آنان نامهایی چون قذیفه، مظعون، قدامه، مهلب.... را بر نامهایی چون آرزو، دل انگیز، بهمن... ترجیح می دادند. از جمله دلایل ایرانی بودن فضل یکی اینست که در کتاب خود نهی عمر خلیفه دوم را از ازدواج اعراب با ایرانیان و برتری دادن اعراب را بایرانیان شدیداً نکوهش کرده است، و این همانست که پس از فضل بسیاری دیگر از ایرانیان نیز آنرا مورد تقبیح قرار داده اند. از جمله محمد جریر طبری مورخ و مفسر بزرگ اسلامی که ایرانی بود در کتاب المسترشد این کار عمر را نکوهش کرده است و گرچه خود طبری همواره عمر را با احترام رضی الله عنه یاد کرده، و پس از او همه ایرانیان هنگامیکه به این دستور عمر رسیده اند اینکار را تقبیح کرده اند و این مقدمه را گنجایش یادآوری همه آنان نیست.

دیگر نقل روایت «کردیت نکردیت»^۱ از سلمان فارسی، دیگر مذهب تشیع او همه دال بر اینست که او در اصل عرب نبوده است.

۱- یعنی کردید، نکردید... تبدیل ت به دال، بمرور صورت می گیرد.

اما در حال حاضر این مسائل مطرح نیست، اگر اعراب نادانسته بر خود تفصیل نهادند تاریخ و گذشت زمان حقایق را روشن کرد. فضل بن شاذان، چه عرب چه ایرانی، در کتابخانه‌ها، مدارس، مساجد منابر نیشابور بزرگ پرورش یافت و یکی از بزرگترین متکلمان مذهب خویش گردید، بطوریکه حتی محمد جریر طبری نیز برای نوشتن «المستر شد» خویش از نوشته‌های فضل سود برد، و همه محققان مذهب امامیه حتی مجلسی و محدث نوری نیز همه‌جا به گفته‌های او استناد کرده‌اند.

مصحح ایضاح می‌نویسد:

«چون بكتب اهل حل وعقد وارباب رد وقبول از فرقه حقه شیعه نگاه کنیم می‌بینیم که در همه کتب ایشان اعم از رجال و حدیث و تفسیر و کلام و فقه و اصول و غیر ذلک، در مقام جرح و تعدیل و نفی و اثبات و نقض و ابرام بقول فضل اعتنائی بسزا می‌کنند و کلام وی را فوق‌العاده بزرگ می‌شمارند و بسخن وی اهمیتی بی‌حد قائل می‌شوند، و کلمات وی را بدون دغدغه و تزلزل می‌پذیرند....»

ابوالفرج محمد بن اسحق وراق^۲، ابن‌النديم در کتاب گرامی‌الفهرست در مورد فضل می‌نویسد:

«فضل بن شاذان نیشابوری فقیه متکلم جلیل‌القدر که کتابها و تصنیفات زیادی دارد از جمله... و نام کتابهایش را ذکر می‌کند»
نجاشی در کتاب رجال خود می‌نویسد:

فضل بن شاذان بن‌الخلیل ابو محمد الازدی نیشابوری: پدر او از پیروان یونس بود، و از ابی‌جعفر الثانی و از امام رضا (علیهما السلام) روایت کرده است و استواری^۳ یگانه از اصحاب ما فقیهان و متکلمان است و در این طایفه دارای جلال است، و او در قدر خود مشهورتر از آنست که وصفش کنم....»

صاحب خلاصة الاحوال فی معرفة الرجال نیز همین شرح را می‌نویسد

۱- مقدمه محدث ارموی برایضاح صفحه ده.

۲- وراق بمعنی کتابنویس و کتاب فروش، و مرادف واژه ناشر امروزی است شغل وراقی در نزد ایرانیان اهمیت تمام داشته و جهانگردان از بازار وراقان نیشابور و بغداد مطالب زیاد نقل کرده‌اند.

۳- ثقه یعنی قابل اطمینان در لغت فارسی دری معادل آن استوار است. فردوسی: چو مهران ستاد آن سخن‌ها شنید
بیاورد با استوار آن کلید

و آنگاه اضافه می‌کند، ابومحمد علیه‌السلام دوبار براو رحمت فرستاد، و «کشی» مدح اورا از ائمه (علیهم‌السلام) نقل کرده... و این پیر جلیل‌تر از آنست که از او چشم‌پوشی کنیم، و او رضی‌الله عنه رئیس طایفه ما بود.

ابن داود در کتاب رجال پس از همان مقدمات می‌نویسد:

«... حالت او بزرگتر از آن است که بدان اشاره شود می‌گویند که برای محمد عسگری (ع) وارد شد، و هنگامیکه خواست خارج گردد، کتابی از تصانیف او بزمین افتاد» پس ابومحمد (ع) آنرا گرفت و بدان نظر افکند و رحمت به او فرستاد و ذکر کرد که او گفت: به اهل خراسان رشک می‌برم مکانی که فضل در آنجا است و او بدین فخر کفایت می‌کند...^۱ این روایت با کمی تغییر از جانب برخی دیگر هم آمده و آن اینست که شخصی دیگر بنام «خورا» یا «توزا» که کتاب فضل را همراه داشته به آن حضرت وارد شده و جملات امام در مدح فضل در غیاب او بوده است، و این روایت صحیح‌تر است.

شیخ طوسی از عیون‌الخبار شیخ صدوق نقل کرده است که: «... علی که فضل بن شاذان در آخر آن ذکر کرده از رضا علی بن موسی بدفعات شنید و هر چیز را بعد از چیز دیگر، پس آنها را جمع کرد و به علی بن محمد قتیبه نیشابوری داد» این اندازه را در مورد شخصیت علمی و دینی فضل بسنده می‌دانم، چرا که هر چه از کتابهای مختلف بیاورم، همه در حقیقت همین مسأله را تأیید می‌کند.

مختصری از احوال روزگار فضل

فضل در دورانی میزیست که غلبه افکار و اندیشه‌ها از هرسو و کنار چون امواج خروشنده دریا زمان و روزگار را درمی‌نوردید. ایرانیان که وارث يك فرهنگ عظیم بودند نمی‌توانستند در مقابل کوتاه‌نظری کارگزاران بنی‌امیه و پس از آن بنی‌عباس ساکت و خاموش نشینند. پس اینان برای آنکه بتوانند در مقابل تهاجم بی‌رحمانه آنان سلاحی در دست داشته باشند از چندسو شروع به نبرد کردند.

آنانکه توانستند همچون ابومسلم و بابک و مازیار دست به اسلحه بردند گروهی چون ابن‌خرداد به ابن‌المقفع برای آنکه عظمت فرهنگ ایرانیان را بچشم اعراب بکشند و هم از نابودی کتابهای ایرانی جلوگیری

۱- اغبط اهل الخراسان لِمکان الفضل و کونه بین اظهرهم،

کنند دست به ترجمه کتابهای ایرانی به عربی زدند.
گروه پیشماری دست به تالیف کتابهای لغت، دستور، تاریخ برای
اعراب زدند. و از این میان چنان هیاهویی بلند شد که هنوز طنین آن
بگوش جهانیان می‌رسد.

کارگزاران ایرانی دربار خلفا محیط را برای پرورش اندیشه
دانشمندان فراهم می‌کردند.

در همین زمان يك موبد زردشتی در دربار مأمون^۱ با شخصی بنام
عبداله زندیق^۲ مناظره می‌کند و دو برادر ایرانی پیرامون کره زمین را
اندازه می‌گیرند.

دربار مأمون و جانشینان او پراز غلغله مباحثات علمی، اجتماعی و
مذهبی می‌شود و شهر بغداد^۳ به اعتبار وجود کارگزاران دولتی و کبکبه
و دبده^۴ با اصطلاح خلفائی که جانشین محمد (ص) خاک‌نشین بودند، خواهی
نخواهی مرکز علمی بزرگی می‌شود که از اطراف ممالک اسلامی مدرسان
و دانشمندان و دانشجویان را بخود جلب می‌کند. از این‌رو ایرانیان در
پایتخت فرهنگی بزرگ خود نیشابور، مبارزه دامن‌داری را با بسط اجانب
می‌آغازند.

و بزودی آوازه محافل بحث و درس آن به آفاق منتشر می‌شود بازار
وراقان نیشابور را هیاهو درمی‌گیرد و کتابخانه‌های آن پراز کتابهای
گونه‌گون از مطالب مختلف می‌گردد.

در همین کتاب نام و نشان دویست فرقه که اکثر آنان در همان دوران
وجود داشته‌اند آمده است، و هر فرقه برای پیشبرد آرمانهای خود کوشش
می‌کرد در این میان فرقه‌هایی چند از امامیه یا اهل تشیع فعالیت می‌کردند
که بنا به تحقیق عباس اقبال به‌بیش از بیست رسیده بود، و اینان هر کدام
پس از علی بن ابیطالب به یکی یا گروهی از ائمه اقتدا می‌کردند.

و فضل بن شاذان در يك چنین هیاهویی متکلم شیعه امامیه بود و تا
هنگام مرگ که مصادف با سال وفات امام یازدهم شیعیان بود به اولاد
علی اقتدا می‌کرد.

اما در يك چنین بحرانی که حتی دامن فرقه‌های شیعه را نیز بشدت

۱- آتور فرنیه

۲- بزبان پهلوی گجستک ابالیش یعنی عبدالله ملعون.

۳- بغ بزبان فارسی بمعنی خدا و ایزد است و بغداد مراد واژه خداداد
است و نام روستای کوچکی در ایران بود که بعدها پایتخت عباسیان گردید.

گرفته بود يك عده از غلاة شیعه^۱، با او مبارزه می کردند (غیر از اهل تسنن که خود در معرض خطاب فضل بودند) و بالاخره برای آزار او دستاویزی ساختند و در نامه ای از قول او نوشتند که «خدا جسمی است که وصف آن غیر از کلیه مخلوقات و از تمام معانی است...» و همین مطلب و دیگر دشمن های غلاة و خوارج و فرقه هایی که مورد تهاجم افکار فضل بودند، باعث تبعید او به بیهق^۲ گردید.

تا آنکه مریض وعلیل در سال ۲۶۰ هجری از بیهق به نیشابور بازگشت. و گویند که: خود عبدالله بن طاهر فضل بن شاذان را از نیشابور نفی^۳ نموده عقیدت او را در حق شیخین (ابوبکر و عمر) و صدر سلف تحقیق نمودند، گفت: ابوبکر را دوست می دارم و از عمر بیزارم، گفتند چرا؟ گفت: از اینکه عباس (عم پیامبر و جد عباسیان) را از شوری (مجلس مشورتی که پس از مرگ عمر مأمور تعیین خلیفه سوم گردید) خارج ساخت، چون عهد بنی عباس بود این حرف باعث خلاص او گردید. البته زندگی مردان بزرگ در دریای متلاطم و موج بشریت همچون امواج کوه پیکر است که هر زمان با مبارزه ای و هر جا با موقعیتی و کیفیتی جدید روبرو است.

فضل بن شاذان در این مبارزه اگرچه با ناراحتی و دشمنی و عناد روبرو گردید، اما موج عظیمی بود که خود امواج عظیم دیگری را بوجود آورد.

جان او در روان بشریت جریان دارد، و زندگی یعنی جریان و تداوم

امسال که سال ۱۴۰۰ هجری قمری است، گذشت زمان یک هزار و

۱- غلاة یعنی غلو کنندگان و مقصود از کسانست که در حق ائمه تغلو

می کردند، و در همین کتاب درباره آنان سخن گفته شده.

۲- بیهق یکی از شهرهای اطراف نیشابور، زادگاه ابوالفضل بیهقی مورخ زمان غزنویان است که اکنون بنام سبزوار نامیده می شود، و جنبش سربداران پس از حمله مغول از آنجا شروع شد.

۳- نفی بلد یا به اصطلاح امروزی تبعید در مورد فضل بن شاذان بموجب آیه ای از قرآن صورت گرفت که امروز بموجب همان آیه مخالفان را اعدام می کنند!

انما جزاء والذین یحاربون الله....

پس معلوم می شود که آیات قرآن برای حکمرانان دستاویزی برای اعمال خشونت ها و قتل ها و آزارها بوده است، و گرنه معلوم است که نمی توان برای مجازات فضل بن شاذان و مثلاً ارتشبد نصیری از يك آیه استفاده برد.

یکصد و چهل سال قمری و یکهزار و یکصد و چهار سال خورشیدی بر گور
و مزار و بارگاه او می گذراند.

کتاب‌های فضل

چنانچه گفته‌اند، فضل بن شادان پیش از یکصد و هشتاد کتاب و رساله
داشته است^۱ اما نگاهی به صورت کتابهایی که نام آنها بر جای مانده نشان
می‌دهد که اکثر آنها که هر کدام بنام يك کتاب مستقل آمده بخشی از
«الایضاح» کتاب بزرگ او است و چنین می‌نماید که فضل پس از پرداختن
رسالات آنها را به تناسب موضوع در يك کتاب بزرگ گرد می‌آورده است،
که ایضاح یکی از آنهاست.

فی المثل در کتاب «کشف الحجب والاستار» چاپ موسسه آسیائی
بنگال که اتفاقاً نوشتهٔ مردی نیشابوری مقیم هندوستان بنام اعجاز حسین بن
مولانا المفتی السید محمد قلی نیشابوری است، نام بیست کتاب از نوشته‌های
فضل آمده است که چند کتاب از آن فصولی از ایضاح است همچون
«کتاب متعتین، متعه النساء و متعه الحج»^۲ یا «کتاب المسح علی الخفین» که
هر دو را در ترجمهٔ قسمت‌هایی از ایضاح در پایان کتاب آورده‌ام.

بنابر این گمان بردن باینکه یکصد و هشتاد رسالهٔ فضل بن شادان هر
کدام باندازهٔ ایضاح او بوده باشد، امری است محال!

جالب اینست که در آن کتاب، نامی از ایضاح فضل بن شادان نیامده،
در حالیکه نام ده کتاب ایضاح از دیگر نویسندگان را ذکر کرده از جمله
الایضاح فی اصول الدین از محمد بن الولید الخراز
الایضاح فی الاعتقادات الشرعیه علی مذهب الامامیه

علی بن محمد بن خراز قمی

ایضاح فی الامامه از شیخ مفید بن محمد بن محمد بن نعمان حارثی
و نیز : ایضاح الاشتباه - ایضاح التلبیس - ایضاح دفائن النواصب
ایضاح السبل - ایضاح القواعد - ایضاح مخالفة السنه لنص الكتب والسنه

۱- کتاب رجال نجاشی صفحه ۲۱۶.

۲- محدث ارموی این بخش را در صفحه ۴۳۲ زیر عنوان «ذکر نهی عمر عن
متعه النساء» آورده است و توضیح داده است که این بخش عنوان نداشت و ما این
عنوان را به قرینهٔ بخش‌های قبلی از خود اضافه کردیم اما معلوم می‌شود که عنوان
باید همین باشد که بنام کتاب مستقل آمده.

ایضاح المقاصد من حکمة عين القواعد...

از جمله کتابهایی که او بررد عقاید برخی فرق نوشته است و نام ۱۹ رساله آن در فهرست موجود است، همچون رد باطنیه، رد حشویه، رد مرجئه... در کتاب الايضاح مطالبی آمده است، که تحت اقاویل المرجئه در صفحه ۴۴، اقاویل الخوارج صفحه ۴۸. اقاویل المعترله صفحه ۵... بیان شده است. و نوشتن اینگونه کتابها موضوع رایج آن زمان بود که هر کس عقاید گروه شخص دیگری را با دلایلی که می آورد رد می کرد^۲

۱- درباره این فرقه ها و نام و عقایدشان رجوع کنید به بخش هفتاد و دو ملت همین کتاب.

۲- از صفحه ۴۳۹ تا ۴۴۳ کتاب کشف الحجب والاستار نام ۳۹ کتاب «رد» آمده است یا آنکه توسط افراد خاندان نویختی ۳۲ کتاب «رد» نوشته شده، که از آن جمله دو کتاب رد بر فرقه های شیعه بجز امامیه است، از ابو محمد حسن بن موسی نویختی به نقل از خاندان نویختی و رجال نجاشی یا، سه کتاب «رد علی الاسمیه» از سه نفر، ۱- ابی الفرج محمد بن ابی ۲- ابی عبدک ۳- ابی عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی. و اینان هر کدام بنحوی عقیده اسمعیلیه را بزعم خود رد کرده اند. برخی از این کتابها، رد بريك شخص معین بوده است، مثل کتاب الرد علی الاسکافی و برخی کتاب رد بريك کتاب رد می نوشته اند همچون کتاب «رد علی الکندی فی رد علی الصناعه الکیمیه فی الممتنع» که کتاب نخستین صنعت کیمیا را رد کرده و کتاب دوم یگمان خویش، کتاب نخستین را رد کرده و گویا کیمیا ممکن است! از این نوع کتاب ها در زمینه علمی فراوان بوده همچون کتاب الرد علی المسمعی فی رده و علی القائلین بقدم هیولی. ارسطو و بوعلی (مشائین) معتقدند که جسم محسوس مرکب از دو جوهر است یکی هیولی دیگر صورت جسمیه و در تمام تحولات و تنقالات جسم، هیولی بحال خود باقی می ماند.

مسمعی بر رد این طایفه کتابی نوشته که رازی آنرا رد کرده است افلاطون و اتباع وی قائلند بدانکه جسم بسیط ولیکن چون قابل صور مختلفه می باشد از این جهت نام خود جسم هیولی می شود.

ذیمقراطیس و تابعین وی معتقدند که جسم مرکب از اجسام صغاریست که از شدت کوچکی و صلابت قابل قسمت خارجی نمی باشد ولی قابل قسمت وهمی و عقلی هست.

متکلمین چنین عقیده دارند که میگویند جسم مرکب از اجزاء لایتجزائی است و آن اجزاء بهیچ نحوی از انحاء قابل قسمت نیستند.

رازی در مسأله فوق علاوه بر بحث در هیولی، شخصاً نیز به قدم هیولی معتقد است (برخلاف بسیاری از حکماء که بحدوث عقیده دارند) چنانکه ناصر خسرو در زاد المسافرین خود گوید «رازی به قدم هیولی معتقد می باشد و قول وی راباطل نموده است. برای اطلاع بیشتر زاد المسافرین ۷۳-۷۴ ۷۵-۷۶-۷۷-۸۲.

←

صورت کتابهایی که نجاشی در کتاب رجال خود آورده و محدث
ارموی نیز آنرا در مقدمه ایضاح آورده است باین شرح است.

- ۱- کتاب النقص علی الاسکافی فی تقویه الجسم. ۲- کتاب العروس
که همان کتاب عین است ۳- کتاب الوعید ۴- کتاب رد علی التعطیل ۵-
کتاب الاستطاعه ۶- کتاب مسائل فی العلم ۷- کتاب الاعراض والجواهر.
۸- کتاب العلل ۹- کتاب الایمان ۱۰- کتاب رد علی الثنویه. ۱۱- کتاب
اثبات الرجعه ۱۲- کتاب الرجعه ۱۳- کتاب الرد علی الغالیة المحمدیه ۱۴-
کتاب تبیان اصل الضلاله ۱۵- کتاب الرد علی محمد بن کرام ۱۶- کتاب
التوحید فی کتب الله. ۱۷- کتاب الرد علی احمد بن الحسین ۱۸- کتاب
الرد علی الاصم ۱۹- کتاب فی الوعد والوعید آخر (که غیر از کتاب
وعید است) ۲۰- کتاب الرد علی بیان بن رباب ۲۱- کتاب الرد علی الفلاسفه
۲۲- کتاب محنه الاسلام ۲۳- کتاب السنن. ۲۴- کتاب الاربع مسائل
فی الامامه ۲۵- کتاب الرد علی المنانیه ۲۶- کتاب الفرائض الکبیر ۲۷-
کتاب الفرائض الاوسط. ۲۸- کتاب الفرائض الصغیر ۲۹- کتاب المسح علی
الخفین ۳۰- کتاب الرد علی المرجئه ۳۱- کتاب الرد علی القرامطه ۳۲-
کتاب الطلاق ۳۳- کتاب مسائل البلدان ۳۴- کتاب الرد علی البائسه ۳۵-
کتاب اللطیف ۳۶- کتاب القائم علیه السلام ۳۷- کتاب الملاحم ۳۸-
کتاب حذو النعل بالنعل (یعنی برابری نعل به نعل، وهما نست که امروز
طابق بالنعل بالنعل گفته می شود) ۳۹- کتاب امامه الکبیر ۴۰- کتاب
فضل امیر المومنین علیه السلام ۴۱- کتاب معرفه الهدی والضلاله ۴۲-
کتاب التعری والحاصل ۴۳- کتاب الخصال فی الامامه ۴۴- کتاب المعیار

→

ص ۱۹۴ مولفات رازی دکتر محمود نجم آبادی

ابوالقاسم کعبی کتابی بنام المسترشد، بعنوان رد بر کتاب انصاف ابوجعفر بن
قبة رازی، نوشت، ووی کتابی بنام المستثبت بر رد آن نوشت. باز کعبی کتاب
نقض المستثبت بر رد آن نوشت، و در این هنگام رازی مرده بود و گر نه این رشته زنجیر
گسسته نمی شد. رجال نجاشی ۲۶۶ و خاندان نوبختی ۹۵.

۱- در کشف الحجب «رد علی الباطنیه و قرامطه» آمده است.

۲- شاید مقصود فرقه ناوسیه است.

۳- این کتاب و کتاب اثبات رجعه و نیز کتاب رجعه بایستی که از آخرین
تالیفات فضل بوده باشد زیرا که سال وفات امام حسن عسگری با سال درگذشت
فضل یکی است (۲۶۰ هجری) و اگر مسأله رجعت و قائم بودن امام دوازدهم در
همین سال مطرح شده، این کتابها نیز در همان سال نوشته شده. مگر آنکه اثبات
رجعت، اشاره به رجعت وزنده شدن دوباره انسانها باشد، که از اصول دین اسلام است.

والموازنه ۴۵- کتاب الرد علی الحشویه ۴۶- کتاب النجاح فی عمل شهر رمضان ۴۷- کتاب الرد علی الحسن البصری فی التفضیل ۴۸- کتاب النسبه بین الجبریه والبتریه این ۴۸ کتاب را نجاشی از ابوالعباس بن نوح، واوز احمد بن جعفر، و او از احمد بن ادریس بن احمد، و او از علی بن احمد بن قتیبه نیشابوری، از کتب فضل بن شاذان نقل کرده.

نام بیست کتاب نیز در کشف الحجب والاستار از فضل آمده است که از آن میان چهارده کتاب را نجاشی در فهرست خود یاد کرده است و شش کتاب دیگر به این شرح است که در فهرست ابن الندیم هم دیده می شود:

۱- تفسیر القرآن علی مذهب العامه

۲- کتاب السنن فی الفقه علی طریقه العامه

۳- کتاب القراءت علی مذهب العامه

که نام این کتابها نشان می دهد که آنها را برای عامیان بزبان ساده نوشته است. ابن الندیم نیز متذکر این نکته شده است که او برای عامه کتابهای زیادی نوشته، اما محدث ارموی حدس می زند که این سه کتاب از فضل بن شاذان رازی باشد.

۴- کتاب رد علی المثلثه^۱

۵- کتاب النقض من یدعی الفلسفه فی التوحید والاعراض والجواهر کتاب نقض آنچه که فلاسفه در توحید وجواهر واعراض می گویند.

۶- کتاب التوحید من کتب الاله المنزله الاربعه وهو کتاب الرد علی یزید بن بزیع الخارجی.

این کتاب نیز چنانکه از نامش پیدا است، توحید را از چهار کتاب نازل شده از سوی خدا آورده و در آن به رد آراء یزید بن بزیع پرداخته در بخش ترجمه قسمت هائی از ایضاح به مطلبی بر می خوریم که مغایر با این کتاب است و در جای خود خواهید خواند.

اگر به این فهرست نام کتابهای زیر را نیز اضافه کنیم، جمع همه آنها، فهرستی می شود که ابن الندیم گزارش کرده: کتاب مسائل والجوابات کتاب مسائل فی العالم وحدوثه

کتاب الرد علی جبائیه

۱- نام کتاب رد علی الثنویه در فهرست نجاشی آمده و از نام آن پیدا است که مذهب دوگانگی را رد کرده است، و این کتاب نیز نشان آنست که در آن به رد عقیده سه گانگی پرداخته و بگمان من مقصود مذهب زروانی، یا اشاره به پدر، پسر روح القدس عیسوی است، تا تحقیقات بعدی چه نشان دهد.

کتاب رد علی الاصم (مقصود از اصم ابوبکر عبدالرحمن بن کیسان اصم است

کتاب رد علی ابی عبید فی الطلاق

کتاب رد علی احمد بن یحیی

کتاب التنبیه فی الجبر والتشبیہ

کتاب مسائل متفرقه (که احتمال می‌دهند همین ایضاح بوده باشد) نام بیش از شست کتاب فضل بن شادان برجای مانده است اما همانطور که پیش از این گفتیم نباید تصور کرد که همه این نام‌ها شامل کتابهای بزرگ است بلکه بیشتر نظر به رسالات و حتی مقالات کوتاه دارند، و از آنجا که در هیچیک از فهرست‌های برجای مانده نام ایضاح موجود نیست، می‌توان دآوری کرد که فضل یا یکی از شاگردانش مجموعه‌ای از چندین کتاب یا رسالهٔ او را جمع کرده کتاب ایضاح را تشکیل داده‌اند.

کتابهای غیر مذهبی فضل

همه این مطالب موجب نشود که گمان بریم، فضل بن شادان فقط درباره امور مذهبی کتاب نوشته است!

و اگرچه بیشتر وقت او صرف نوشتن اینگونه کتابها شد اما کتابهایی دیگر نیز در سایر زمینه‌ها نوشته است که در فهرست از آنها نام برده شد، و لازم است که نام اینگونه کتابها یکجا نوشته شود و آن از اینقرار است:

کتاب عروس، که مختصر کتاب العین است

کتاب العمل

کتاب مسائل البلدان

کتاب المعیار والموازنه

کتاب حذو النعل بالنعل

کتاب الملاحم (پیش گوئیه‌ها)

اما متأسفانه نه تنها نام همه کتابهای او برجای نمانده بلکه از آنها که نام هم هست بیشتر نشان برجای نیست.

ایضاح^۱

چون کتاب الايضاح فضل بن شادان بزرگترین کتابی است که از نوشته‌ها و آثار او برجای مانده،

۱- ایضاح در لغت بمعنی روشنگری است.

پس لازم می‌آید که در نوشتن کتابی در باره وی، روش خود او یا روش این کتاب، پیش گرفته شود!

فضل در این کتاب پس از خطبه آغازین، ابتدا نظر به اختلافات امت اسلامی می‌اندازد، آنگاه به شرح اقاویل برخی از فرقه‌های اسلامی (که در آن زمان مشخص بود) می‌پردازد و نکاتی را از طریق انتقاد مورد نظر قرار می‌دهد.

آنگاه ذکری از علماء اصحاب حدیث پیش می‌آورد، سپس به ذکر برخی عقاید سست بعضی از آنان می‌پردازد آنگاه بموضوع خلافت ابی‌بکر و دیگر خلفای راشدین می‌رسد که نکات قابل انتقاد آنرا برمی‌شمارد، پس از آن بنقل مطالبی در حکمرانی سه خلیفه اول و اینکه برخی کارهای آنان محل ایراد بوده است. مثلاً:

نقل ابی‌بکر و سهم اقوام از خمس

قول عمر در اینکه علی در خلافت محق‌تر بود

آنچه که عمر در خلافت خود بساخت آن نبود که رسول‌الله و ابی‌بکر ساختند.

قول عمر در اینکه هر کسی فقیدتر از عمر است.

رد نظر اهل سنت که رسول‌اله برای جانشینی خود وصیت نکرده

ایراد به‌وضو گرفتن اهل سنت ایراد به سجدهات فریضه در نماز

در قراءت قرآن شخص جنب در حمام

در ذبائح اهل کتاب

در اغذیه و حبوبات آنان

در آنچه که نسبت بصدر سوره برائت می‌گویند در اینکه عمر جمعی

از قارئین را در یمامه بکشت

در موضوع زنا

در آنچه که راجع به سوره احزاب و سوره لم یکن می‌گویند در

مخالفت‌هایی که عمر با سایر اصحاب رسول می‌کرد

در اخباری که از نبی در ارتداد برخی از صحابه آمده

بحث در طلاق

بحث در متعه

مشاجراتی که بین عایشه و حفصه و عثمان در گرفت تناقضاتی که

در آراء شیخین (ابی‌بکر و عمر) هست

خروج عایشه از مکه و غضب بر عثمان

دراینکه نبی مسکرات نمی آشامید
 دراینکه عمر شراب دوست می داشت و می نوشید
 حد زدن عمر فرزندش را و مرگ او
 اعتراض بر بعضی فتوی ها
 نهی عمر از ازدواج ایرانیان با اعراب!
 برتری دادن عمر اعراب را بر ایرانیان
 برابری دادن علی ایرانیان و اعراب را
 تکذیب آنکه به نبی درباره قتل روافض داده اند برتری دادن علی
 بر شیخین ایجاب شرک نمی کند
 اختلاف اهل عراق (ایران) و اهل حجاز در بعضی صورتهای طلاق،
 نماز و نیایش ابی بکر بمردمان و اینکه آیا این نیایش او بمردمان دلیل
 خلافتش می شود یا نه؟
 در تخطئه مردمان ابراهیم و یوسف و نوح و سلیمان، کیفیت گرفتن
 بیعت از علی برای ابی بکر
 آنچه که از ابی بن کعب نقل می کنند
 انکار او عثمان را
 در مرگ ابی بن کعب و اینکه او سیدالمسلمین نامیده می شد
 برخی از حکایات عجیب
 در علم علی
 در راهنمایی هایی که علی به عمر کرد
 مطاعنی که بر علی زده اند.
 رد برخی از روایات و اقوال اهل سنت و شرح بسیار مفصل راجع
 به ارث.

بیطرفانه باید گفت که فضل برخی از این اقوال را با دلیل قوی
 رد کرده است و برخی را با چشم پوشی مردود دانسته
 فی المثل اقرار عمر باینکه هر کسی فقیه تر از او است واقعاً گذشت
 و بزرگی او را می رساند و دلیلی بر نادانی او نمی شود!
 داستان بروایت فضل چنین است:

روایت می کنید از عبدالاعلی از سعید بن قتاده که عمر بن خطاب
 برای مردمان خطبه می گفت. پس گفت: مبادا بدانم که مردی ازدواج
 کرده است به بیش از چهارصد درهم مهر، مگر آنکه او را جزا و عقوبت
 رسانم!

زنی از آن میان گفت: یا عمر، این (عقوبت) بر ما وتو نیست قول
خدای برتر و عادلانه تر از قول تو است برای کسیکه پیروی می کند.
عمر گفت: قول خدای چیست؟

گفت: خدای عزوجل می گوید: هرگاه خواستید زوجی بجای زوج
دیگر بگیرید اگر به یکی از آنان مال بسیار (قنطار) داده باشید. از آن
چیزی مگیرید. آیا به بدی آشکار و بهتان چیزی می گیرید؟^۱
و قنطار بیشتر از چهارصد درهم است!

پس عمر گفت که: هر کس فقیه تر از عمر است! آنگاه به منبر برگشت
و چنین خطبه کرد که: ای مردمان من نهی کرده بودم که کسی به بیش
از چهارصد درهم مهر، ازدواج نکند و زنی فقیه تر از عمر بر من آمد و
بکتاب خدای حجت کرد. همانا که مهر به تراضی مسلمانان است.^۲
بنظر من این گذشت عمر شایسته تکریم است، اگرچه اکثر شیعه
آنها جزو مطاعن عمر آورده اند (مجلسی در طعن ششم از مطاعن عمر در
ثامن البحار)^۳

و نیز فضل برخی ایرادات بسیار بجا بر بعضی از اقاویل عجیب
صاحبان حدیث گرفته است که حتی يك كودك هم بدرستی گفتار فضل
و سخافت طبع گوینده، اقرار می کند^۴، اما دیدیم که بعدها نیز نظیر این

۱- آیه ۲۵ از سوره نساء:

و ان اردتم استبدال زوج مكان زوج و انتم احدیهن قطاراً فلا تاخذو منه
شیئاً تاخذونه بهتاناً و انما مبینا

۲- آنچه را که محمد جریری در اوصاف عمر می گوید، درباره نکاح و مهری
که خود عمر برای همسر خویش قرارداد چنین است:

«... سالش آن روز کی بمرد، پنجاه و هفت بود و بهمه زندگانی هفت زن
کرده بود: یکی زینب بنت مطعون، و دیگر ام کلثوم بنت حروال خزاعی و سه دیگر
قریبه بنت ابی امیه المخزومی، و حلیمه بنت الحارث، و جمیله بنت عاصم الانصاری
و عائله بنت رید و هفتم ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب به چهل هزار درم بزنی کرده
بود این دختر علی را». صفحه ۷۳. بلعمری چاپ عکسی از نسخه خطی آستان قدس.

۳- حاشیه صفحه ۱۹۵ ایضاح و نیز ۲۹۶ ثامن البحار.

۴- سخافت برخی از این گفتارها بقدری است که من در خود ندیدم که
آنها ترجمه کنم. عین جمله عربی را می نویسم تا هر کس خود بخواهد به یاری لغت
نامه آنها ترجمه نماید.

يك فتوى از منصورالمعتمر، و سعید بن جبیر: لو ان رجلاً لف ذكره بحریر،
ثم ادخله فرج امرأه لم يكن زانياً. صفحه ۹۱ ایضاح و نیز نظائر این فتوی که در
حاشیه صفحه ۲۹۹ همان کتاب آمده

گونه اقاویل حتی در کتب مسائل شیعیان وارد شد

بنا به مسائلی که گذشت بهتر آنست که به پیروی از فضل بن شاذان به بررسی عقاید و آراء فرقه‌های گونه‌گونی که در جهان اسلام و بویژه در ایران پدید آمده بود (که معدودی از آن فرق در زمان فضل هنوز رایج نبود) پردازیم.

جنگ هفتاد و دو ملت

برخورد آراء و عقاید از دورانهای باستان در میان ملت‌ها دیده می‌شود و البته هر عقیده نو ممکن است که گروهی را گرد خود جمع آورد که این خود تشکیل گروه‌ها و فرقه‌های مختلف را می‌دهد، باز در هر گروه ممکن است شخصی، مریدی شاگردی... مطالبی به‌اید و اندیشه اصلی بیفزاید که آن نیز ایجاد فرقه‌ای در فرقه اصلی را می‌کند بنابراین گاهی دیده می‌شد که در بین گروه‌ها، فرقه‌هایی هستند که از آن چندین فرقه برخاسته

این فرقه‌ها در زمانها و مکانهای گونه‌گون، صورتهای گوناگون بخود می‌گیرند مثلاً در یونان باستان تحت عنوان مکاتیب فلسفی در می‌آیند، و در هند پاکستان به‌ایجاد دوره‌هایی از سیر اندیشه هند همچون دوران وداها، برهماها اوپانیشاده‌ها... منتهی می‌شود.

در ممالک اسلامی بویژه در ایران پس از اسلام نیز این گروه‌ها تحت عنوان فرقه‌های اسلامی درآمده‌اند زیرا که فضای حاکم بردوران ایجاب وحدت دین را می‌کرد، و فرقه‌های مختلف در حکم شاخه‌هایی از درخت دین^۱ بودند که هر کدام همچون جوانه‌ای از گوشه‌ای سر بر آوردند، بعضی به تیغ تیز باغبان یعنی حاکمان زمان، خلفای بنی‌امیه یا بنی‌عباس از بیخ بریده شدند، و برخی در فضای مساعد به رشد پرداخته بر روی زمین گسترده سایه گستر گردیدند.

از جمله مذاهبی که با مخالفت‌های عجیب روزگاران روبرو بود مذهب تشیع (بطور عموم) بشمار می‌رود که پیروان آن در هر زمان به نوعی مورد آزار و شکنجه عاملان اموی و عباسی بودند گاهی بنام رافضه زمانی بنام قرمطی، و گاهی بعنوان زندیق... مورد غضب خلفا یا کارگزاران تاتار ترادشان در ایران بودند و کتابهای ایرانی پر است از سرگذشت‌های

۱- اگرچه برخی یا بیشتر آنها مخالف این بودند.

هول‌انگیزی که بر سر این گروه رفته است و با آنکه مذهب حاکم برایان تا قرون هشتم و نهم سنت و جماعت بوده است معلوم نیست بر اثر چه انگیزه‌ای یکباره ورق برمی‌گردد و تشیع بیشتر خاك ایران را می‌گیرد، و اینهم یکی از حرکت‌های موج‌مانند اجتماعی تاریخی ملت‌ها است. زیرا که اول‌بار تشیع در مصر برخاست، پس ایرانیان دنباله آنرا گرفتند، باز در حالیکه در ایران با آن مبارزه می‌شد مصر یکپارچه تحت مذهب اسمعیلیه درآمدند و حتی خلیفهای برای خود غیر از خلیفه بغداد داشتند، و شیعیان جهان برای زیارت بدانجا می‌رفتند، و هیچکس را سرمبارزه با آنان نبود، آنگاه باردیگر تشیع از مصر رخت برمی‌بندد و از صحرای عربستان بسوی ایران می‌آید و مذهب رسمی اکثریت را تشکیل می‌دهد!

گوئی این حرکت موج‌مانند بس شگفت، مانند دوبازوی اهرم عمل کرده است که گاهی در این سو بر فراز است و در آنسو در فرود و هنگامی که در اینسو رویه‌نشیب می‌گذارد در آنسو رویه‌اوج می‌نهد و چه‌کوتاه نظرند آنانکه بقول سعدی شیراز:

خیال بسته و بر باد عمر تکیه زده

به پنج روزه که در عشرت و تمنائی

باری گونه‌گونی و پیریشانی آراء و اندیشه‌ها در ایران، که البته هر يك فقط خود را مسلمان می‌دانستند و دیگران را کافر، موجب گردید که زمزمه‌ای ساز شود که طی آن حدیثی از پیامبر اسلام بیاورند که: جمله آراء و عقاید جاری در آنزمان باطل است و فقط يك مذهب برحق است. و از آنجا که در زمانی، که تعیین آن مشکل است، هفتاد و سه فرقه برشمرده بودند، بنابراین گذاشته شد که بگویند هفتاد و دو فرقه باطل و یکی صحیح

۱- الفهرست زیر نام علی بن اسمعیل بن میثم النمار می‌نویسد. نخستین کسی که در مذهب امامت سخن گفت علی بن اسمعیل بن میثم نمار از اجل پیروان علی رضی الله عنه بود.

محمد جریر طبری نیز بروز تشیع را در زمان عثمان در مصر پیروی از عبدالله بن سیار، که اهل یمن بود و ادعا کرده بود که محمد ص به جهان باز خواهد گشت باین شرح آورده: «گروهی این پیذیرفتند و متابع وی شدند. چون دید کی این سخن در دل مردمان جای گرفت، آنکه گفت کی: خدا را تعالی، بر زمین صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بود و هر پیغامبری را وزیری بود، و پیغامبر ما را علی وزیر بود و حق خلافت ویرا است و عثمان بخود گرفته است، کی عمر چون بمرد، کار بشوری افکند همه بر علی اتفاق کردند، وی عمر العاص را بفریفت تا کار ب عثمان افکند... بلعمری چاپ عکسی صفحه ۱۱۲»

است

از این طرز تلقی سه حدیث سربرآورد که نخستین آن چنین است:
افتراقت اليهود علی احدى وسبعین فرقه وافتרכת النصری علی
ائین وسبعین فرقه، وتفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه
یعنی جهودان بهفتاد و یک فرقه و عیسویان بهفتاد و دو گروه گردیدند.
و پیروان من هفتاد و سه گروه شوند.

و نیز:

ان بنی اسرائیل افتרכת علی احدى وسبعین فرقه، وان امتی ستفترق
علی اثنتین وسبعین فرقه کلها فی النار الا واحده وهی الجماعه
یعنی همانا که بنی اسرائیل بهفتاد و یک فرقه تقسیم شدند و پیروان
من نیز بهفتاد و دو گروه شوند. همگان در آتش اند مگر یک گروه و آن
سنت و جماعت است.

و بالاخره:

لیاتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل. تفرق بنی اسرائیل علی اثنتین و
سبعین ملة، و ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین ملة تزيد علیهم ملة، کلهم
فی النار الا ملة واحده
یعنی:

برامت من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت، آنان بهفتاد و دو ملت
متفرق شدند، و امت من نیز بهفتاد و سه گروه، یک ملت به آنان اضافه
می شود، همگان در آتش اند مگر یک ملت

و این سه حدیث ساختگی است زیرا که در همین کتاب نام و نشان
بیش از دو بیست گروه را می خوانید، پس اگر قبول کنیم که سخنان پیامبر
اسلام براساس بوده است. وجود این همه گروه و فرقه علاوه بر هفتاد و سه
ملت نشان می دهد که حدیث ها ساختگی است

اکنون پس از این مقدمات، اصولی کلی از عقاید گروه های مختلف
را بررسی کنیم، تا معلوم گردد که هر گروه چه گفته اند و این همه غوغای
جهانیان از چیست، برای چیست!

اصول این بررسی غیر از آنچه که در کتاب های قدیم چون الفهرست

۱- هفتاد و سه ملت صفحه ۵ و نیز الفرق بین الفرق چاپ مصر صفحات ۹-۱۲

رجال نجاشی، ملل و نحل. تبصرة العوام. تلبیس ابلیس، تاریخ طبری، سیرالملوک... و غیره آمده، در زمان حال نخست بوسیله استاد فقید عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی و پس از آن بوسیله استاد محمد رضا جلالی نائینی در ملل و نحل شهرستانی جمع آمده

آنگاه کتاب هفتاد و سه ملت که شرح آن در پانویس پایان بخش گروه‌ها آمده به انجام این مهم یاری کرده

با این حال گاهی در پانویس اشاره به مراجع اصلی نیز شده است و آن هم بدان جهت است که خوانندگان را بسوی کتابهای گذشتگان برای پژوهش بیشتر راهبری کند.

پژوهش و تفحص در سیر اندیشه مردمان دریائی است کرانه ناپدید که بایستی غواصان گوهر معنی در آن غوطه‌ها زنند و بقول پیر ما سعدی:

گرچه دریا را نمی‌بیند کنار

غرقه حالی دست و پائی می‌زند

قبل از بر شمردن همه گروه‌ها به ترتیب الفبائی بد نیست مروری در برخی عقاید بس شگفت درآرمان شود

مثلاً فرقه معتزله گویند که عالم همیشه بوده است، و خواهد بود و هرگز نباشد که نباشد.

عالم خانه‌ایست، بی‌خانه خدا مشر و معطل است، لیس فی الدار غیر نا

۱- تلبیس ابلیس یا نقد العلم والعلماء نام کتابی است که ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی به عربی نوشته است، و نسخه‌ای از آن در مصر بچاپ رسیده.

مؤلف این کتاب عقاید و نظرات گروهی مردمان را تلبیسی می‌داند که ابلیس براندیشه آنان روا داشته، و این تلبیس را در وجوه مختلف شرح داده از آن جمله: تلبیس در سوفسطائیان، در دهریه، طبعایعین، تنویه، فلاسفه و تابعین آنان، در پیروان هیاکل در بت پرستان، پرستندگان آتش و خورشید و ماه، در جاهلیه، هندوان، یهود، نصاری، صابئین، مجوس، در منجمان و پیروان فلک، در منکران بعثت، در قائلین به تناسخ، در خوارج، رافضه، باطنیه (باطنیه، اسمعیلیه، السعیه، الباتلیه، المحرره، القرامطه، الخرمیه، التعلیمیه) در اصحاب حدیث، در فقها (تلبیس او به ایشان که بیان خود را در جدل و سخنان فلاسفه داخل می‌کنند و اعتمادی که به این اوضاع دارند) در وعاظ و قصه‌گویان در اهل لغت، در شعراء در کامالانی از دانشمندان، و در امراء و سلاطین.

و باین ترتیب نشان می‌دهد که هر جا که اندیشه‌ای هست احتمال تلبیس اهریمن نیز در آنجا هست.

دیار، کس درخانه نیست و اگر هست ما ئیم^۱
 فرقه مهملیه گویند: آفریدگار غنی مطلق است. از بندگان. بدان
 حضرت سود و زیان نمی‌رسد. هر چه خواهید بکنید، و هر چون که خواهید
 باشید، که ندای **یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله واللّه هو الغنی حمید**^۲
 بدنیا در داده‌اند، و همه را از بندگی رهانیده‌اند و مهمل گذاشته‌اند و احکام
 شرع برداشته، و خدای را با خلق هیچ کاری نیست، و از عبادت و طاعت
 منزّه، و از معاصی ایشان بدان حضرت هیچ مضرتی نمی‌رسد.
 فرقه خوفیه گویند: از سلطان عادل، دوستان را چه ترس و و هم؟
 هر کس که خدای تعالی را دوست دارد. ترسی که دارد از نادانی باشد و
 گرنه چرا باید که دوست از دوست هراسد^۳.

فرقه نجاریه گویند: چون گفتن زبان، و گرفتن دست و رفتن پای،
 آفریده خدا است و بقدرت اوست و این قوتها در آدمی او نهاده است
 و آدمی را او آفریده است **والله خلقکم وما تعملون**^۴ پس معلوم شد که فعل
 بندگان فعل اوست، پس اگر جزا دهد بندگان را، به فعل خود جزا داده
 باشد نه بر فعل ایشان. چون ایشان را از ذات خداوند افعالست، نه اقوال^۵
 فرقه شمراخیه گویند دنیا بمثل مرغزاری است، بستانی است دارد دنیا.
 و زنان خوب صورت ریحان آن بوستان‌اند، و ریحان برای بوییدن است،
 پس هیچ باکی نباشد کسی را که فحش وزنا کند و با همه زنان
 مجامعت حلال و مباح دانند، چه محرم و چه غیر محرم. موقوف میل
 طبیعت هر زن که خود را تسلیم تو کرد **ملک عین تست**، عقد و نکاح و
 حضور شهود و اذن ولی حاجت نیست...

۱- صفحه ۲۱ هفتاد و سه ملت، و این درست مخالف دین اسلام است که می‌گوید
 جهان قدیم نیست بلکه آفریده شده. مدلول قرآن در این مورد چنین است: **الله الذی
 خلق السموات والارض فی سته ایام، ثم استوی فی العرش**. یعنی خدا آنست که آسمانها
 و زمین را در شش روز بیافرید آنگاه در عرش قرار گرفت
 ۲- آیه ۱۶ سوره فاطر. یعنی ای مردمان شما در برابر خدا فقرائی هستید
 و خدای ثروتمند ستایش شده است

۳- صفحه ۲۸ همان کتاب. و این عقیده مخالف دین اسلام است که در قرآن
 همه جا مردمان را از خدا ترسانیده است، بویژه پاسخی که در همان کتاب بر این
 گروه آمده به آیه ۹۷ سوره اعراف استناد جسته که **ولایامن مکر الله الا قوم الخاسرون**.
 یعنی از مکر خدا فقط زیانکاران خود را در امان می‌دانند

۴- آیه ۹۴ سوره صافات یعنی خدا شما و آنچه را که انجام می‌دهید آفریده

۵- صفحه ۵۷ همان کتاب

در این میان گروههایی هم بودند که از افکار دیگر ملل متأثر بودند همچون اندیشه فلاسفه که برخی آراء یونانی در آن دخیل بود، و تناسخیه که کاملاً بهره گیر اندیشه هندیان بودند. صاحب کتاب هفتاد و سه ملت آنانرا هم جزو فرقه‌های اسلامی آورده است:

فلاسفه و حکماء یونان آنچه اهل (اسلام‌اند!) از این طایفه اطباء حافظ و منجمان واثق باشند، گویند: *الحشر للارواح لا للاشیاء*^۱ چون جسد بنی آدم مرکبست، بعد الموت (پس از مرگ) هر جزوی به اصل خود راجع گردد، و اجزای لایتجزی شده مثلاًشی شود و معدوم و اعادت معدوم محال، اما روح متجزی نیست ترکیب ندارد از مجرداتست و جوهر ملایکه. لاجرم فنا بروی راه ندارد، و هرآینه حشر باشد ارواح را. قالب عدم شد.^۲

فرقه تناسخیه گویند چون آدمی را کار برآید و پیک اجل درآید، جان او چون از این قالب جدا گردد، در صورتی رود مناسب حال او، اگر نیکوکاری بوده باشد، جان در صورتی تعلق گیرد با جمال و حسن و کمال، تا باشد خوش وقت باشد و نزد خلق عزیز و گرامی، و بنزد ایشان بهشت این باشد، و اگر عاصی و بدکار بوده باشد، جان بعد از مفارقت از بدن در صورتی رود قبیح و مکروه و زشت و ناخوش، تا باشد در این صورت و در دار دنیا ذلیل و خوار و بدبخت و بی‌مراد باشد، و در مذهب این طایفه دوزخ این باشد، و اگر تقدیر کنیم بهیمة

۱- البته یونانیان به عربی سخن نمی‌گفته‌اند اما این جمله از کتابی یونانی که به عربی ترجمه شده است گرفته شده. نظیر این در بیشتر کتابهای فلسفی و حتی عرفانی ایران پس از اسلام دیده شده که از یک حکیم یونانی مثل ارسطو، جمله‌ای به عربی نقل می‌شود!

۲- این جمله به سبک جملات فلاسفه مغلق‌گوی آمده و فهم آن بر جوانان مشکل است مقصود اینست که، همینکه در مرگ پیکر انسان متلاشی شد، هر کدام از عناصر و ترکیباتی که در آن است از آن جدا شد. بسوی اصل خود می‌رود. مثل آب بدن که بخار می‌شود و بسوی آسمان و پس از آن دریا می‌رود، فسر آن جدا، کسیم آن جدا، آهن آن جدا، پراکنده می‌شوند. و به اصل خود می‌پیوندند، پس قیامت برای پیکروتن آدمی نیست، بلکه روح که مجرد است و از گوهر فرشتگان، در قیامت حشر دارد.

ناصر خسرو که معتقد به حشر ارواح (نه تن) بوده در اینمورد اشعار فراوانی دارد از جمله:

گویمت چگونه شود زنده، کوهلاك شود	آب باز آب شود، خاك باز خاك شود
جانش زی فراز شود. تنش زی مفاك شود	تن سوی پلید شود، پاك باز پاك شود

صورت (بصورت جانوران) بوده باشد، همگی همت بر خوردن و شهوت راندن، جان او بصورت بهیمه گرفتار شود. و اگر سبع صفت (درنده) بوده باشد و درنده، جان او بصورت گرنده پدید آید، و اگر ملك سیرت و فرشته صفت بوده باشد، کلی همت بر طاعت و عبادت و تحصیل معرفت و کم خوردن و قناعت و داعیه خیرات و حسنات دروی غالب بوده باشد، چون از این صورت بیرون رود. پدید آید در صورت دیگر زیبا و دلربا، در جهان مراد یابد و کام ببندد، در دنیا می باشد تا مکافات عمل خود ببیند، و علیهذا ملوک و سلاطین و امرا و خواجگان و اهل نعمت و ثروت که در راحت می باشند و تنعم می کنند و آسایش می بینند مکافاتهای عمل های ایشان است که پیش از این بصورت در ریاضت و مجاهدت بوده اند و دربندگی^۱ یکی از این گروه ها فرقه وضعیه است که نه تنها معتقد به اسلام نیست بلکه دیگر پیامبران را هم در ردیف دانشمندان آورده!

فرقه وضعیه گویند: انبیاء و رسل علیهم السلام عاقلان عالم بوده اند وزیرکان جهان و حکیمان خرده دان. حکم را کار فرموده اند و بر خلق شفقت نموده اند و قانون و قاعده در میان خلق نهادند و نام آنها شریعت کردند و گفتند: حکم بار خداست. و حکمت بعبارت آوردند و گفتند کلام بار خداست، تا در دلها اثر سخن ایشان جای گیرد، اهل زمین از آن حقیرترند که از آسمان برایشان پیغام آید. چنانکه در اسطراب محقق شده که جرم آفتاب و عرض و قرص او هفت بار هفت هزار فرسنگ در هفت هزار فرسنگ است^۲، و از روی زمین چند سنگ آسیائی بیش نمی ماند (یعنی با این اندازه او را از روی زمین باندزه سنگ آسیائی می بینیم) و همچنین در جنب آسمان، زمین نیز محقر باشد و مختصر نماید، چنانکه گفته اند.

شعر

زمین در جنب این نه سقف مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا
اکنون باید قیاس کرد که آدمیان را چه وزن باشد که از آسمان
برایشان حکمی آید! و امر و نهی معقول نمی آید و در فهم نمی گنجد.
در مقابل این گروه که هیچکس را بعنوان پیامبر خدائی پذیرفتند،

۱- صفحه ۳۱ همان کتاب

۲- ۴۹ هزار فرسنگ در هفت هزار فرسنگ یعنی $49000 \times 6 \times 7000 \times 6$ یا ۱۰،۳۳۲،۰۰۰،۰۰۰ ده میلیارد و سیصد و دو میلیون و دو صد و دو کیلومتر مربع...
پس این محاسبه زیاد دور از محاسبات امروزی نیست

گروهی بود که همه پیامبران را برسمیت می‌شناخت.
 فرقهٔ راوندیه گویند: صد و چهار کتاب که از آسمان بر انبیا نازل
 کرد. چون صحف آدم و صحف شیث و صحف ادریس و صحف ابراهیم
 و تورات موسی و انجیل عیسی، به‌همه عمل کردن حقاقت و خواندن
 همه ثواب و احکام هم باقی، هیچ از آنها نگوئیم که منسوخ است، جهت
 آنکه نسخ دلیل ندامت باشد گوئیم حکمی کرد خدایتعالی و باز پشیمان
 شد و منسوخ گردانید، و آن حکم را برداشت! این معنی نشاید. و یا
 آنکه حکمی کرد و باز بدانست که مصلحت نیست در آن حکم! و این نیز
 هم نمی‌شاید. پس معلوم شد که چون همه کلام خدا است، حکم برجا است.

با این مقدمه روشن می‌شود که تمام گروه‌هایی که در ایران پس
 از اسلام بوده‌اند، مسلمان نبوده‌اند، پس بترتیب الفبا شرح مختصر هر
 گروه را می‌خوانیم:

- ۱- اثنی عشریه فرقه‌ای از شیعه معتقد به دوازده امام. گروهی از
 سخنوران این فرقه عدد ۱۲ را با دوازده ماه سال و تعداد حروف امیرالمومنین
 و غیره سنجیده‌اند آن عده الشهور عبدالله اثنی عشر شهر آق قطعنا هم اثنی عشره
 اسباطا. «لا اله الا الله» و «امیرالمومنین» نیز شامل ۱۲ حرف می‌باشد.
- ۲- اسحاقیه: از فرق کیسانیه و منسوب باسحق بن عمرو می‌باشند.
- ۴- اسحاقیه دیگر: منسوب به اسحق بن حارث از غلاة شیعه‌اند که
 بعقیده آنان جنگ با مشرکان بعهده محمد و جنگ با منافقان بعهده
 علی است و بین نبوت و امامت فرقی نمی‌نهند.
- ۵- اسماعیلیه: که گویند مدار احکام ائمه برهفت است مانند ایام
 هفته و آسمانهای هفتگانه و ستارگان سبعة...

۱- چون در قرآن کریم برخی از آیات بوسیله آیات دیگر نسخ شده، (و همین
 یکی از دلایل مخالفان قرآن بود) این عقیده ضمن آنکه به‌همه ادیان نظر دارد،
 آیه ۱۵۹ سوره بقره را نیز شامل می‌شود که: ما تنسخ من آیه او ننسها بخیر منها
 او مثلاً الم تعلم ان الله علی کلی شیئی قدير یعنی آنچه را از آیات که نسخ می‌کنیم
 یا فراموش می‌کنیم، بهتر از آن، یا مثل آنرا (در آیه‌ای دیگر) می‌آوریم! آیا نمی‌دانی
 که خدا به هر چیز توانا است؟

از زمان حسن صباح تا زمان هلاکوخان دارای قدرت زیاد بودند و در این زمان قلاع آنان بدست هلاکو افتاد و ایشان نیز از قدرت افتادند. از زمان ناصرالدین شاه نیز که آقاخان رئیس این فرقه از ایران خارج شد قدرت و اهمیت این عده کمتر شد ولی در هندوستان و کشورهای دیگر هنوز پیروان زیاد دارند رجوع شود به باطنیه.

۶- اصحاب الکساء: این عده را عقیده بر این بوده که حضرات محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه هر پنج تن یک شخصند و روح در ایشان بالسویه حال شده، از این رو، فاطمه را نیز «فاطم» می نامند که صورت تانیث ندارد.

تولیت بعداله فی الدین خمه نبیاً و سبطیه و شیخاً و فاطماً
یعنی پس از خدا ولایت دین با پنج نفر است. نبی و پسران او (حسن و حسین) و شیخ و پیر (علی) و فاطمه.

۷- امامیه: نام عموم فرقه‌هائی است که پس از محمد ص به امامت علی ابن ابیطالب قائلند، ولی پس از او بین آنان فرقه‌هائی ایجاد می شود که هر کدام تبعیت از یکی از فرزندان یا نوادگانش را می پذیرند. عباس اقبال نام بیست فرقه امامیه را آورده است که هنگام وفات امام یازدهم وجود داشتند. و هریک دیگران را نفی می کردند.

۸- امریه: از فرقه‌های غلاة اند که آنان علی ع را با محمد ص در امر نبوت شریک می دانند.

۹- اهل افراط: که اهل غلو نیز نامیده شده اند زیرا بعضی از امامان را تا حد خدا بالا برده اند، و در همین بخش به یکایک آنان اشاره خواهد شد.

۱۰- اهل ایمان: لقبی است که امامیه بخود می دهند زیرا بقیه مسلمانان را فقط «مسلم» می دانند.

۱۱- اهل تقریط: این فرقه خدای را بر حسب تعاریفی که از وی در قرآن شده تا حد انسان پائین می آورند. «هشام بن سالم» می گوید خداوند بر صورت انسان است.

آیاتی که در آن از «وجه» یا صورت خدا، و «ید» یا دست خدا و از چشم خدا سخن می رود، دلیل اینان بر این مدعا است.

۱۲- اهل فترت: که خاندان نوبختی از آنان اند معتقدند به آنکه پس از امام یازدهم، دنیا از وجود امام خالی مانده است و این دوره دوره فترت است.

۱۳- اهل رویت: این نام مخصوص فرق زیادی است که قائل به دیدن خدا در روز قیامت هستند و آیات بیشماری از قرآن دلیل آنانست همچون: «اولئك بلاء ربهم توقنون» یعنی آنانکه به دیدار خدایشان یقین دارند.

۱۴- اهل سنت و جماعت: فرق وعده بیشماری هستند که خلافت جانشین پیامبر را پس از مرگ او از طریق شورا و انتخاب مسلمانان جایز می‌دانند.

۱۵- باطنیه: این فرقه از اسمعیلیه بودند و ابتدا همه اسمعیلیه بدین نام خوانده می‌شدند معتقد باین بودند که علم انسان بایستی از ظاهر متوجه باطن گردد و هرکس که بیاطن امور دست یافت از قید تکلیفات ظاهری خلاص می‌گردد و آنکس که در ظاهر باقی ماند، در بند تکلیفات ظاهری خواهد ماند. دلیل آنان این آیه است که! «باب باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب».

اینان معتقدند که خداوند عاری از صفات است زیرا که اگر باو صفتی مثلاً رحیم یا قهار بدهیم، او در آن صفت شریک اشخاص دیگر می‌شود و این بنای شرک است.

۱۶- باقریه: اینان فرقه‌ای از شیعه بودند که امامت را ختم بامام محمد باقر می‌دانستند و معتقد به بازگشت او بودند.

۱۷- بتریه: قومی بودند که پیرو حسن بن صالح ابن حی بشمار می‌رفتند بنابراین آنانرا صالحیه نیز می‌نامیدند. و چون کثیرالنواء شاعر نیز از بزرگان این طایفه بود بمناسبت لقب او «ابتر» برخی آنان را «ابتریه» خواندند.

این قوم علی ابن ابیطالب را پس از محمد ص فاضل‌ترین و برترین مردمان می‌دانستند، به خلافت ابوبکر و عمر ایراد نمی‌گرفتند، چون با رضایت علی ع صورت گرفته بود، اما خلافت عثمان مورد ایراد ایشان بود.

اینان مخالف رجعت و بازگشت مردگان، بدنیا بودند!

۱۸- بدعیه: از فرقه‌های شیعه بودند که برخلاف باطنیه معتقد به تشبیه بودند.

۱۹- بزریعیه: عده‌ای بودند که بزعم ایشان امام جعفر صادق، خدا بود و می‌گفتند که در میان مردمان کسانی هستند که برتر از جبرئیل و میکائیل و محمد ص باشند. این قوم پس از «ابی الخطاب» معتقد به

امامت «بزيع ابن موسى» بودند و نام آنان بهمین علت بزيعيه است، بنا براین اینان در اصل همان خطاييه بوده‌اند.

۲۵- بسلاميه: از شيعيان بنی عباس بودند که امامت را پس از پیامبر، از علی بن ابیطالب و حسن بن علی و محمد بن حنفیه^۱، و ابوهاشم و ابولعباس سفاح و ابومسلمه حفص بن سلیمان خلال می‌دانستند چنین گویند که هاشم بن حکیم مقنع که به المقنع معروف است و از چاه نخشب، ماه به آسمان می‌فرستاده قائل باین بوده است که پس از ابومسلمه روح خدا در او حلول کرده است.^۲

۲۱- بشيريه: که معتقد به زندانی شدن و مردن امام همام موسی بن جعفر نیستند و چون رئیس این طایفه محمد بن بشیر اسدی است باین نام مشهور گردیدند.

۲۲- بقلیه: طایفه‌ای از قرامطه بودند.

۲۳- بلالیه: از فرق غلاة

۲۴- بومسلمیه: از پیروان راوندیه بودند که اعتقاد باین داشتند که ابومسلم بر دست منصور خلیفه عباسی کشته نشده بلکه همچون کبوتر سپیدی پیرواز درآمده است، و دوباره آشکار خواهد شد این عده با کمک یکی از رؤسای نسابور که به سنباد گبر مشهور بود از نیشابور برخاستند و مدتها با سپاهیان بنی عباس جنگیدند و حتی مدت ۷ سال در قسمت‌هایی از ایران حکم راندند تا بالاخره بردست منصور جهور عجلی شکست خوردند. اما پس از آن نیز این آرزو که سرداری چون ابومسلم ظاهر شود و ایران را رهائی بخشد در دل ایرانیان بود.

سنباد ادعا می‌کرد که ابومسلم و مزدك و مهدی در قلعه‌ای استوار از مس ساخته شده منتظر خروج‌اند و بنابراین کلیه مزدکیان و زردشتیان کوهستان و ری و عراق و نسابور او را یاری می‌دادند و جهور بکمک لشکر خوزستان و پارس! به‌ری رفت و روز سوم جنگ قضا را سنباد کشته شد و شکست بر سپاه او افتاد.^۳

۱- نام یکی دیگر از فرزندان حضرت علی است که در زهد و ورع بیمانند بوده است و تا پایان عمر جز عبادت در جوار خانه کعبه نگذراند

۲- کسانی که چنین ادعائی می‌کردند مورد استنادشان آیه «فخففنا فیهم من روحنا» بوده است که به‌نص صریح قرآن روح بشری را متفرع از روح خدا می‌دانند. معنی آیه چنین است. پس در او (مجسمه آدم) از روح خود دمیدیم

۳- سیرالملوک نظام الملک ص ۲۶۱

۲۵- بیانیه: از فرق غلاة می‌باشند پیرو بیان بن سمان تمیمی نهدی که ادعای نبوت کرده معتقد به تناسخ و رجعت بوده در ابتدا خود را جانشین، ابوهاشم عبدالله بن محمد الحنفیه (نوه علی بن ابیطالب) می‌دانستند بعدها، از راه غلو امیرالمومنین را جزوی از خدا معرفی کرده‌اند.

۲۶- تعلیمیه: نام دیگری است که در خراسان به اسمعیلیه می‌دادند، و ایشان معتقد بودند که آنچه بوسیله عقل دریافته می‌شود حجت نیست بلکه باید حقایق را از امامی معصوم، تعلیم کرد.

مقایسه اندیشه اینان با گروه بعدی جالب توجه است!
۲۷- تیمیمیه: پیروان زرارة بن ایمن بودند که بهمین مناسبت زراریه نیز خوانده می‌شوند.

ایشان که از فرقه امامیه واقفه بودند اعتقاد داشتند که دانش و شنوائی و بینائی برای خداوند حادث است، یعنی از ابتدا، دانش و شنوائی... نداشته است.

۲۸- تومیمیه: پیروان ابی‌معاذ تومنی‌اند که معتقدند که ایمان آنستکه شخص کافر نبوده باشد.

هر که نماز و روزه را ترك کند و ترك آنرا حلال بداند کافر است. اما اگر برنیت قضا ترك کند کافر نیست. گناه کبیره یا صغیره‌ای که به اجماع مسلمانان کفر نباشد، مرتکب آنرا فاسق نگویند لیکن گویند فسق کرد.

خصلت‌هایی که دال بر ایمان است تصدیق و محبت و اخلاص و اقرار است به آنچه که رسول آورده.

ابن راوندی معروف نیز از این فرقه بوده است که گفته: «ایمان تصدیق قلب و زبان است».

۲۹- ثعالبه: از پیروان ثعلبه بن عامر بودند. عقیده ایشان در مورد کودکان این بود که بر آنان حکمی از محبت و عداوت و غیره نیست، بایستی صبر کرد تا بالغ شوند، آنگاه بایشان اسلام عرضه کرد، اگر اسلام آوردند مقصود حاصل است و گرنه کافرند.

۳۰- ثوبانیه: که معتقد بودند بآنکه ایمان عبارت از معرفت به خدا و رسول است و هر چه که موافق عقل نمی‌باشد. از ایمان نیست و ایمان تمام در عمل است.

اینان از فرق مرجئه‌اند پیرو ابو ثوبان مرجئی. از جمله عقاید آنان در مورد روز جزا اینستکه اگر خداوند کسی را بخاطر گناهی بخشید. باید

همه کسانی که آن گناه را مرتکب شده‌اند بخشیده شوند!

۳۱- جارودیه: از فرق زیدیه‌اند که معتقد باین بودند که حضرت رسول، علی بن ابیطالب را به امامت وصف کرده و نباید منکر امامت ابوبکر به اسم بود.

اینان پس از زید بن علی، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن را امام می‌دانستند و می‌گفتند که او نمرده و خروج خواهد کرد.

۳۲- جعفریه: شیعیان امامی اثنی‌عشری که در فروع دین تابع امام جعفر صادق‌اند.

۳۳- جعفریه دیگر: کسانی که به امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بودند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از متکلمین شیعه بوده.

بنابراین اینان امامت را به جعفر صادق ختم می‌دانند.

۳۴- جعفریه دیگر: معتقدین به جعفر برادر امام حسن عسگری که وجود امام دوازدهم را کذب دانسته و بر سر تقسیم میراث امام حسن عسگری با ضیقل، یا نرجس همسر امام که باعث افتاد شیعیان اثنی‌عشری مادر امام دوازدهم است، جنگ داشت.

بنابراین شیعیان اثنی‌عشری او را جعفر کذاب می‌نامند.

۳۵- جناحیه: از فرق غلاة اصحاب یکی از نوادگان امام جعفر صادق بنام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر صادق بودند که اعتقاد داشتند، علم در قلب عبدالله همچون علف در صحرا می‌روید. اینان خوردن شراب و گوشت مردار را حلال می‌دانستند و مهدی قائم را همان عبدالله، بشمار می‌آوردند.

۳۶- جوالیقیه: از فرق مشبه‌اند و از اصحاب هشام بن سالم جوالیقی اینان عقیده‌ای بس شگفت درباره خدا و آفرینش و علم او داشتند. هشام گوید: خداوند آگاه و عالم بنفس خویش بود، و آگاهی او نسبت بموجودات پس از خلق آنان صورت گرفت. علمی که نه حادث است و نه قدیم، زیرا علم صفت است.

۳۷- حارثیه: که از کیسانیه و غلاة بشمار می‌آیند، امامت را پس از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه (نواده علی بن ابیطالب) مخصوص عبدالله بن معاویه. نوۀ امام جعفر صادق می‌دانستند.

اعتقاد اینان براین بود که هر کس امام را شناخت، هر چه بخواهد

می‌تواند انجام دهد. (رجوع کنید به کیسانیه و مختاریه).

۳۸- حریه: از کیسانیه‌اند و معتقد بودند که روح ابوهاشم (نواده علی بن ابیطالب) در عبدالله بن عمرو بن حرب کندی کوفی حلول کرده، اما پس از چندی تصدیق کردند که ادعای او کذب است و پیروی عبدالله بن معاویه (نوه جعفر صادق) را پذیرفتند.

۳۹- حسینیّه: از زیدیه بودند که ترتیب امامت در نزد ایشان چنین بود.

۱- علی بن ابیطالب

۲- حسین بن علی

۳- زید بن علی بن حسین

۴- یحیی بن زید

۵- علی بن زید

۶- محمد بن عبدالله بن حسن

و پس از اینان هرکس از آل رسول که مردمان را بطاعت خدا بخواند امام است.

۴۰- حلاجیه: از فرق امامیه معتقد به حسین بن منصور حلاج بیضائی معروف که درباره او کتابها نوشته شده برخی او را کافر دانسته برخی از برترین مردمان جهان می‌شمارندش.

بحث در مورد او به این چند سطر نمی‌تواند خلاصه شود و خوانندگان را بخواندن کتابهایی که در مورد او نوشته شده اشاره می‌کنم. عطار نیشابور، نجم رازی شیخ اشراق سهروردی درباره او بسیار نوشته‌اند.

۴۱- حلوثیه: برخی از فرق امامیه که معتقد به حلول روح خداوند در آدم‌اند بعضی از آنان این حلول را به‌ائمه منحصر می‌دانستند و برخی حلول را عام می‌دانستند و چنانچه گفته شد استناد اینان به آیه «فنفخنا فيه من روحنا» یا «و نفخت فيه من روحي» بود بیانی، جناحیه منصوریه، حلاجیه، خطابی، عزاقریه از پیروان این عقیده بودند.

۴۲- خرمیه: یا خرم دینان که بنام بابکیه، یا محمره و سرخ جامگان نیز خوانده می‌شدند.

اینان پیرو بابک خرم‌دین بودند که مستقر او آذربایجان بود، اما طرفدارانش در اطراف پراکنده بودند و برخی از عقاید اینان در بیشتر فرق شیعه رسوخ پیدا کرده بود. و خود چنانکه معلوم است متأثر از آئین مزدك بامدادان و کیش زردشتی بوده‌اند.

۴۳- خشویه: از فرق زیدیه بودند، خشب بعربی بمعنی چوب است و چون اینان در قیام مختار ثقفی بخونخواهی حسین بن علی با چوب قیام کرده بودند باین نام خوانده شده‌اند.

۴۴- خطابه: از غلامان و از فروع اسمعیلیه از پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب اجدع کوفی که اعتقاد به نبوت او داشتند و نیز می‌گفتند که پیامبران پس از رسیدن به پیامبری به‌خدائی می‌رسند. اینان حضرت صادق را نیز خدا می‌دانستند، ابوالخطاب به‌دست خلیفه عرب کشته شد.

۴۵- خلیفه: از فرق شیعه که نماز را جز پشت سر امام جایز نمی‌دانستند که آنانرا نباید با خلیفه پیروان خلف بن عبدالصمد یکی دانست. گروهی می‌گویند که اینان در غیبت امام، نماز جماعت را جایز نمی‌دانستند اما از نام آنان معنی نخستین متصور می‌گردد.

۴۶- خوارج: گروه‌های کثیری بودند که ابتدا از قبول حکمیت علی بن ابیطالب در جنگ صفین روی گردان شدند، و چون جنگ زیاد شد و اختلافات بین مسلمانان اوج گرفت علت همه اختلافات را وجود سه‌شخص علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی‌سفیان و عمرو بن العاص دانستند. بنابراین سه تن مأمور کشتن این سه‌شخص در یک روز معین گردیدند که فقط یکی ز آنان موفق بکشتن علی بن ابیطالب گشت.

خوارج بعدها به‌گروه‌های کثیر تقسیم شدند که برخی از آنان در حکم سازمانهای سیاسی بودند. حتی برخی عیاران در جمع خوارج داخل شدند، و یکی از بزرگترین آنان عیار بزرگ ایرانی شیب خارجی بود که مدت‌ها حکومت امویان و بویژه حجاج بن یوسف حاکم خونخوار آنان را بلرز درآورده بود، برخی نیز با پیروان ادیان دیگر همکاری می‌کردند. که در عقاید سیاسی با آنان اشتراك داشتند.

اگرچه ابتدای کار خوارج بر اصل عرب بودن و آزاد بودن شروع شد اما با تداخل عقاید سیاسی دیگر اصل اسلام و عدالت در آن دخیل گردید، البته گروه‌هایی از آنان بنا به‌آیه «لا حکم الا لله» بمعنی‌دستوری نیست مگر از سوی خدا، خلافت را جایز نمی‌دانستند اما برخی از گروه‌ها که براهنمائی و هدایت یکی از خوارج برمی‌خاستند، همورا خلیفه و امیر المؤمنین خویش قبول می‌کردند.

بالاخره برخی از عقاید خوارج در عقاید فرقه‌های دیگر داخل گردید و خوارج نیز همچون بیشتر فرقه‌ها از بین رفتند.

از فرقه‌های مهم خوارج از ارقه، نجدیه (نجدات عادریه)، بیهسیه،

اباضیه، حروریه، شبیبیه، صفریه را می‌توان نام برد.

۴۷- ذکیریه: از فرقه زیدیه پیروان ذکیر بن صفوان.

۴۸- ذمامیه: عده‌ای از غلاة شیعه که جبرئیل را مذمت می‌کردند در اینکه بجای آوردن وحی به حضرت علی، آنرا بر حضرت محمد نازل کرده‌اند.

۴۹- ذمیه: غلاة شیعه یعنی بالاترین غلو کنندگان بودند بدین معنی که معتقد بودند که علی بن ابیطالب، خداوند است، و مذمت آنان متوجه محمد ص بود که چرا با آنکه از جانب علی بن ابیطالب برسالت آمده، رسالت را بخود ختم کرده.

۵۰- رافضه: رفض بمعنی شکستن است و چون عده‌ای از پیروان زید بن علی بن حسین، پیروی او را ترك کردند، بایشان رافضه لقب دادند و اهل تسنن به جمیع فرق شیعه این لقب را می‌دهند زیرا که امامت خلفای سه‌گانه را ترك کرده‌اند.

۵۱- راوندیه: نام دیگر شیعه آل عباس است که امامت را پس از رسول، ارث آل عباس عم محمد ص می‌دانستند و ایشان پیروان عبدالله راوندی اند.

از راوندیه جمعی نیز از راه غلو، به‌منصور خلیفه نسبت خدائی دادند.

۵۲- رجعیه: گروهی از غلاة شیعه‌اند که اعتقاد بدین دارند که علی بن ابیطالب باز خواهد گشت و انتقام خودش را از دشمنان خواهد گرفت.

۵۳- رزامیه: پیروان شخصی بنام رزام از شیعیان کیسانیه که معتقد بود پس از کشته شدن ابومسلم ولایت در فرزندان او باقی می‌ماند.

۵۴- زیدیه: شیعیانی که پس از امام چهارم، بجای امام محمد باقر فرزند دیگر او زید بن علی را امام می‌دانستند و چون او شاگرد و اصل بن‌عطاء معتزلی بود آنان را معتزله می‌خوانند. درمورد معتزله و عقاید ایشان به معتزله در همین بخش مراجعه کنید.

۵۵- سابه: کسانی بودند که حتی در عصر علی بن ابیطالب نیز ابوبکر و عمر را بدگویی می‌کردند، و ابوالسوداء از این فرقه بود.

۵۶- سبائیه: پیروان عبدالله سبا که بیش از هرکس به خلفاء سه‌گانه

۱- تلبیس ابلیس ص ۴- خاندان نوبختی ص ۲۵۵- ضمیمه ملل و نحل ترجمه جلالی نائینی ص ۱۸

لعنت می کردند و برای علی مقام خدائی قائل بودند. و هم اینان به رجعت علی بن ابیطالب قائل بودند. و از راه غلو می گفتند که رعد صدای علی و برق درخشش تازیانه او است. رجوع کنید به غمامیه.

۵۷- سبیه: نام دیگر اسمعیلیه بود که در باب شمار امامان به دور هفت هفت قائل بوده اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بود، بعلاوه تدبیر این جهان را نیز با ستارگان هفتگانه زحل مشتری زهره، خورشید، عطارد، و ماه می دانستند.

همین اعتقاد به عدد هفت از اعتقادات مذهب میترائی ایران قدیم (آریا) است و تدبیر امور جهان بوسیله ستارگان نیز از اعتقاد صابئین است که به روزگاران پیش حتی پیش تر از مهرپرستی موکول می شود، و همواره در اعتقادات مذهبی ایرانیان برجای ماند.

۵۸- سرخابیه: همان خشبیه اند.

۵۹- سکاکیه: پیروان ابوجعفر محمد بن خلیل سکاگاند که او از شاگردان هشام بن الحکم بود. او دارای تالیفاتی بود که از آن جمله در «کتاب التوحید» خود به تشبیه قائل شده و بهمین جهت کسانی، کتاب رد بر او نوشته اند.

۶۰- سلمانیه: که معتقد به خدائی سلمان فارسی بودند و حتی واژه مسلمان را مأخوذ از سلمان می دانستند، در حالیکه در فارسی الف و نون آخر اسم علامت انتساب است مثل اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابک، یا «گیلان» یعنی محل منسوب به نژاد گیل، بنابراین سلمان بمعنی پسر سلم است، و سلم همانست که بر طبق قانون تطور لغات به «روم» تبدیل شده.

۶۱- سلیمانیه: پیروان سلیمان جریر از زیدیه معتقد بودند باینکه امامت با شورای دو نفر حاصل می شود. بنابراین امامت ابوبکر و عمر راضی بودند اگرچه می گفتند اصلح را که علی باشد انتخاب نکرده اند.

۶۲- شمطیه: معتقد بامامت محمد پسر دیگر امام جعفر صادق، بجای امام موسی کاظم بودند.

۱- عین جمله از کتاب ابن جوزی:

السبعه لقبوا بذلك لامرین احد هما اعتقادهم ان دور الامامه، سبعة سبعة، علی مایینا، وان الاتنها والی السابع هو آخر الادوار وهو المراد بالقیامه وان تعاقب هذه الادوار لا آخر له والثانی، لقولهم ان تدبیر العالم السفلی منوط بالکواکب السبعة زحل، ثم مشتری، ثم المريخ، ثم الزهره، ثم الشمس، ثم عطارد، ثم قمر

۶۳- سبنادیه: نام دیگر بومسلمیه، پیروان سبناد که او را سبناد گبر می خواندند او که از یاران ابومسلم بود پس از کشته شدن ابومسلم از نیشابور خروج کرد و عده زیادی از زردشتیان، خرمدینان، مزدکیان، شیعیان علی پیرو او گردیدند، وی چنانکه گفته شد پس از هفت سال بدست جهور عجلی کشته شد، اما اعتقاد او باینکه ابومسلم زنده است و برخواهد گشت بین پیروان او باقی ماند.

این عده اعتقاد به تناسخ روح داشتند و از غلاه شیعه بشمار رفته اند در حالیکه شخص سبناد زردشتی بوده است نمی توان قبول کرد که پیروانش شیعه بوده باشند.

۶۴- شاعیه: از غلاه.

۶۵- شاکیه: از غلاه شیعه که به تشبیه اعتقاد داشتند.

۶- شریعیه: از غلاه شیعه پیروان ابومحمد حسن شریعی بودند که خود از پیروان امامان دهم و یازدهم بود و نخستین کسی بود که ادعای باییت کرد و به الحاد و کفر منسوب شد. (در این مورد، و بویژه در مورد امام دوازدهم کتاب خاندان نوبختی را بخوانید).

۶۷- شریکیه: از غلاه شیعه که علی ابن ابیطالب را در رسالت شریک محمد ص می دانستند.

۶۸- شلمغانیه: از غلاه پیروان ابوجعفر محمد بن علی ابوالغزاق شلمغانی است وی که ابتدا از یاران حسین بن روح (سومین نایب امام دوازدهم از زمان غیبت صغری) بود و کتابهای مرجع شیعیان امامیه بود، شاید بنابه حسادت و شاید بدعلتی دیگر خود بتاسیس مذهب جدیدی همت گماشت که شلمغانیه، یا عراقیه خوانده می شود.

مرحوم عباس اقبال می گوید:

«حسین بن روح در همان روز که رسماً بمقام ابوجعفر عمری نشست، پس از اجرای آداب رسمی این کار، با جماعتی از وجوه شیعه، بخانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بودا بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد و شلمغانی در این دوره بین او و طایفه امامیه، رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بتوسط حسین بن روح، بدست شلمغانی صادر می شد و مردم در رفع حوائج و حل مهمات خود باو

۱- از ترس عاملان خلیفه به تهمت های گوناگون از جمله کلاهبرداری و اخاذی بنام امام دوازدهم

مراجعة می کردند... چنین تصور می رود که شلمغانی در همین مدت استتار حسین بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواص و متنفذین شیعه را بطرف خود خوانده و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و «باب» قلمداد کردن خود بجای او بوده و بعدها کار ادعای او بالا گرفته و دعوی نبوت و الوهیت نیز کرده است...۲»

از جمله عجایب هم یکی آنستکه این شخص که خود از شیعیان و پیروان امام یازدهم و دوازدهم بوده است، کارش بجائی رسد که احکام شرایع قبلی را رد کند^۳ از آل ابی طالب و بنی عباس نفرت داشته هلاک ایشان را واجب شمرد^۴!

۶۹- شیطانیه: یا نعمانیه پیروان ابو جعفر محمد بن نعمان بودند که چون در طاق محامل نشسته سخن می گفت پیروانش او را مؤمن الطاق و دشمنانش شیطان الطاق لقب دادند، بنابراین پیروان او بزعمی نعمانیه و به زعمی شیطانیه نامیده می شوند.

نعمان الطاق در زمان ابو حنیفه بود و مباحثاتی با او داشت که به یکی از آنان در بخش متعه زنان اشاره کرده ام - رجوع کنید به نعمانیه.

۷۵- شیطانیه دیگر: اینان عقیده داشتند که خداوند شیطان را نیافرید، و اگر چنین گوئیم، پس عقیده داریم که خدا راضی به گناه و معصیت بوده است.^۵

۷۱- شیعه: عموم پیروان علی بن ابیطالب و فرزندان او، پس از آنکه مذهب راوندیه یعنی شیعه آل عباس رواج یافت آنرا شیعه علوی نیز می گفتند این فرقه ها شامل شیعه زیدیه، اسمعیلیه... و همه دسته هایی که پیروی آل علی را داشتند می شد. در مقدمه همین بخش راجع به بروز تشیع در مصر اشاره کردم، و ایرانیان بنا به علائق اجتماعی و تژادی دنباله آنرا گرفتند.

۷۲- شیعه عباسیه: همان راوندیه هستند.

۱- کتاب التنبیه طوسی ص ۱۹۶

۲- کتاب خاندان نوبختی ص ۲۲۲

۳- آثار الباقیه ص ۲۱۴

۴- خاندان نوبختی ص ۲۲۸

۵- هفتاد و سه ملت صفحه ۳۴

۷۳- صائديه: كه معتقد بودند محمد بن الحنفيه مهدى منتظر است.^۱
 ۷۴- صباحيه: از اسمعيليه پيروان حسن صباح اند كه سازمان دينى سياسى بزرگى در ايران تشكيل داده بود و امرا و پادشاهان نواحى از ترس او خواب در چشم نداشتند و شرح احوال او در اين مختصر نمى گنجد.
 ۷۵- طياريه: از غلاة منصوب به جعفر طيار^۲
 ۷۶- عجليه: از فرق زبديه، پيروان هارون بنى سعيد عجلي بودند كه عقايدشان به ابترتيره شباهت داشت يعنى امامت ابوبكر و عمر را روا مى دانستند.

۷۷- علويه: عموم غلاتى كه به على بن ابيطالب مقام خدائى مى داده اند يا رسالت را از آن حضرت مى شناختند همه در تحت نام علويه گرد مى آيند.^۳

۷۸- علياويه: يا علائيه كه از غلاة اند، پيروان عليا بن ذراع دوسى يا اسدى و امير المومنين على را خدا مى دانستند، حضرت رسول را پيامبر او بشمار مى آوردند با غلاة ديگر مثل مخمسه و محمديه در پاره اى از عقايد اشتراك داشتند.

بشار شعيرى از معاصران حضرت صادق بسيار در اين امر پافشارى مى كرد و خود را بنده على و رسول او ميدانست كه بر محمديه مبعوث شده و با خطاييه در چهار كس يعنى على و فاطمه و حسن و حسين توافق داشت، و مى گفت كه معنى فاطمه و حسن و حسين تلبيس^۴ است و غرض حقيقى در اين اسامى على است.

علياويه در تناسخ و اباحت و تعطيل با مخمسه تفاوتى نداشتند ولى نبوت محمد بن عبدالله و رسالت سلمان فارسى را از جانب او چنانكه محمديه مى گفتند قبول نمى كردند. زيرا كه محمد را بنده على مى دانستند. محمديه مى گفتند چون بشار شعيرى رسالت سلمان و خدائى محمد را منكر گرديد بصورت مرغى كه عليا نام داشت مسخ شد و اين فرقه

۱- محمد بن الحنفيه برادر ديگر امام حسن كه مجاور كعبه بود و امام حسين را از رفتن به كوفه و ادعاى خلافت نهى كرد كليۀ مورخان از او به بزرگى و نيكنامى ياد کرده اند، و تا پايان عمر در جنگ و سياست شركت نکرد.

۲- رجوع كنيد مفاتيح العلوم ص ۲۲

۳- مروج الذهب جلد دوم ۱۴۴

۴- تلبيس در لغت بمعنى پوشاندن و لباس پوشاندن است

بهمین سبب علیائیة نامیده می‌شوند.

۷۹- عماریه: از فرق فطحیه اصحاب عمار بن موسی سابطی بودند.

۸۰- عملیه: از فرق مشبهه که راجع به آن سخن گفته می‌شود.

۸۱- عمیریه: از غلاة و از فروع خطاییه بودند پیروان عمیر بن بیان عجلی که عقایدشان نزدیک به فرقه بزغیه بوده‌اند اما به مرگ اعتقاد نداشتند و همچون فرقه یعمریه حضرت جعفر صادق را خدا می‌دانستند.

۸۲- عینیه: از غلاة شیعه که محمد بن عبدالله و علی ع را خدا می‌دانستند و علی بن ابی‌طالب را در خدائی مقدم بر محمد می‌داشتند بر خلاف فرقه میمیه که محمد را مقدم می‌شمردند.

۸۳- غالیه: نام عمومی فرق غلاة یا غلو کنندگان در مورد محمد بن عبدالله یا علی ابن ابیطالب است منتهی برخی از این فرق در غلو متوجه مقام علی (ع) هستند و برخی بسوی سایر ائمه و بعضی بسوی محمد بن عبدالله و بنابه این اعتقاد علویه یا محمدیه نیز نام می‌گرفتند.^۲

۸۴- غرابیه: از غلاة که عقیده داشتند شباهت علی ابن ابیطالب به محمد بن عبدالله از غراب به غراب (کلاغ‌ها بهم شباهت زیاد دارند بطوریکه تشخیص دو کلاغ از یکدیگر ممکن نیست) بیشتر است بنابراین جبریل به اشتباه وحی و فرمان رسالت را به محمد رسانید؟ بنابراین این فرقه اختلاف کوچکی با ذمامیه دارند که جبرئیل را مذمت می‌کنند.

۸۵- غمامیه: از غلاة بودند که می‌گفتند خدا در هر بهار بشکل ابر (غمام) بر زمین فرود می‌آید و جهان را دور می‌زند.

اینان احتمالاً از فروع سبائیة بوده‌اند چه ایشان علی بن ابی‌طالب را خدا و در ابر مقیم میدانستند و می‌گفتند که رعد، صدای او برق تازیانه اوست و هر وقت بیاد علی می‌افتادند به ابر صلوات می‌فرستادند.

اعتقاد به خدا در ابر به اندیشه‌های دوران آریائی پیش از مهاجرت می‌رسد، و در افسانه‌های آریائی ایرانیان اروپائیان و هندیان برجای مانده، و یکی از آنان نبرد «اینتره» سوار پرابرهای باران زای سفید است، با ابرهای سیاه باران‌دزد که بر اثر حمله او نیزه برق می‌درخشد. قدمت این افسانه به بیش از پنجهزار سال پیش می‌رسد و در هر کشوری

۱- خاندان نوبختی صفحه ۲۵۹ و رجال کشی صفحه ۱۳۱

مروج الذهب ۲ ص ۱۴۴

۲- تلبیس ابلیس ۱۵۳ مفاتیح العلوم ۲۲ و خاندان نوبختی ۲۶۵

۳- مفاتیح العلوم ص ۲۲ بنقل از ضمیمه ملل و نحل

رنگی جدید بخود گرفت و البته همانطور که همه عقاید باستان در لباس ادیان جدید پا برجای می ماند این اندیشه هم در یکی از فرق اسلامی بدینصورت باقیمانده^۱.

۸۶- فاطمیه: از فروع فرقه بومسلمیه اند که پس از مرگ ابومسلم دختر او فاطمه را امام دانستند.

۸۷- فطحیه: یا افطحیه، معتقدین باامامت عبداله بن جعفر صادق، ملقب به افطح الراس، یا افطح الرجلین.

۸۸- فطحیه خالص: فرقه ای از فطحیه که امامت دوبرادر را در صورتیکه برادر بزرگتر فرزند مذکر نداشته باشد روا می دانستند و بهمین سبب پس از امام یازدهم جعفر بن علی برادر او را امام می پنداشتند.

۱- در افسانه های ودائی اندر (اینتره) پادشاه ایزدان جو (فضا) شناخته شده که بوسیله صاعقه که اسلحه او است ضد دیوهای تاریکی و خشک سالی می جنگد صفحه ۵۱۹ اوپانشاد

بندهای سوم و پنجم از ماندالای اول ریگ ودا درمورد او چنین می گوید:

۳- به یاری توای اندرای صاعقه اسلحه، ما نیزه را برمی افرازیم

۵- اندرا قادر است، اندرا برتر است. عظمت او را است، رعد آسا است.

صفحه ۲۳۴ گزیده سرودهای ریگ ودا ترجمه جلالی نائینی

و نیز بند سوم از سرود ۴۸ ماندالای دهم از زبان اندرا چنین می خوانیم:

بخاطر من است که توشتر صاعقه آهنین را ساخت، خدایان درمن نیرو میدهند، نگاه من مانند «آفتاب» غیر قابل تحمل است

گزیده سرودهای ریگ ودا

برای آگاهی بیشتر درباره اینتره (اندر) به مزدیسنا و ادب پارسی نوشته روانشاد محمد معین صفحات ۴۵-۴۶-۴۷ و نیز مقدمه پرفسور تاراچند براوپانشاد صفحه ۲۸۴ نگاه کنید

در افسانه های ایرانی. اینتره ها یا اندر که نماینده قوای مخرب طبیعت است بصورت دیو درمی آید و تیشتر فرشته باران جای او را می گیرد. که در جنگ با دیو خشکسالی از آذر کمک می گیرد و او آتش و از یشته (برق) را در گرز تیشتر که همان رعد است می گذارد و تیشتر یعنی باران بر خشکی پیروز می شود. این افسانه های دلپذیر بر اشعار خراسانی نیز بسیار تاثیر گذاشته. مثلاً این شعر فراالوی شاعر بزرگ دوران روکی:

ابر چون ترکی آشفته که تیراندازد برق تیر است مرا و را مگرو رخش، کمان رخش بمعنی رنگین کمان است.

تمام این پانویس مفصل را از آن آوردم که برجوانان بیدار دل روشن گردد که کمتر عقیده ای در زمان حاضر پیدا می شود که از ریشه های چندین هزار ساله درخت تنومند فرهنگ بشری برخوردار نباشد!

۸۹- قاسمیه: از فرق زیدیه پیروان قاسم بن ابراهیم بن طباطبای الراسی متوفی بسال ۱۲۶۳ از ائمه زیدیه یمن بود و کتاب‌هایی بررد رافضه، و رد کتابی منسوب به ابن مقفع نوشته بود

۹۰- قرامطه: از فرق اسمعیلیه و از غلاة شخصی بنام قرمطویه یا کرمطویه قائل به امامت محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق وزنده بودن وی بودند، و منتظر بودند که قیام کند.

اینان معتقد بودند که پس از واقعه غدیر خم نبوت از حضرت محمد سلب و به علی بن ابیطالب رسید بعدها این لقب عام اسمعیلیان و شیعیان گردید و اکثراً به آنان لقب قرمطی می‌دادند.

۹۱- قطعیه: فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقابل گروه واقفه برحلت امام موسی بن جعفر قطع کرده‌اند، واثنی عشریه یکی از فرق این گروه‌اند.

۹۲- قولیه: از القاب غلاة آذربایجان

۹۳- کاملیه: اصحاب ابی کامل که مردم را در ترك اقتداء بر حضرت علی و آن حضرت را در ترك طلب وحق خویش کافر می‌دانستند

۹۴- کربیه: از فرق کیسانیه اصحاب ابوکرب صریر، معتقد بودند که محمد بن الحنفیه برادر امام حسین در کوه‌های رضوی زنده است و اینان منتظر خروج او بودند.

۹۵- کسفیه: نام دیگر فرقه منصوریه که از غلاة و پیرو ابومنصور عجلای بودند که از مردمان کوفه بود و خویش را وصی امام پنجم شیعه میدانست و ائمه قبل از خود را پیامبر می‌شمرد. و خود نیز ادعای پیامبری کرد

این فرقه همان است که گفته شد عقیده دارند منصور به آسمان رفته و خدا دست خویش را به سراو کشیده! و در فصل غلاة شیعه راجع به آنان سخن گفته‌ام.

باز گفته است که نخستین آفریده خدا، عیسی است و پس از آن علی بن ابیطالب. بهشت مکان نیست بلکه شخصی است که مردمان بدوستی با او مأمورند و دوزخ نیز شخصی است که به دشمنی با او مأموریم.

و خداوند بزبان فارسی با او سخن گفته است و چون او را بنابر آیه ۴۵ ازسوره طور که در همان بخش آوردم، قطعه‌ای (کسف) از آسمان می‌دانستند نام این فرقه کسفیه نیز گفته می‌شود

۱- مرگ این شخص سه سال پس از فضل بن شادان بوده است

۹۶- کیاییه: از فرقه‌های شیعه پیروان احمد بن کیال که مدعی رسالت و قائمی بوده است و رساله‌ای مخلوط از مطالب علمی و آراء دینی خود داشته و از آن مقاله تصنیفاتی تا زمان شهرستانی در دست مردمان بوده است^۱

۹۷- کیسانیه: نام عموم فرقه‌هایی که قائل به امامت محمد بن الحنفیه فرزند دیگر علی بن ابی طالب بودند. و چنانکه پیش از این بیان کردم او خود ادعای خلافت و امامت نداشت در اینکه چرا این فرقه‌ها به کیسانیه نامزد شده‌اند روایات مختلف است. گروهی می‌گویند لقب محمد بن الحنفیه کیسان بوده. برخی می‌گویند کیسان لقب مختار بن ابی عبیده ثقفی بوده^۲ و باین جهت که صاحب شرطه (رئیس پلیس) او ابو عمره کیسان نام داشته باو نیز کیسان می‌گفته‌اند! و برخی دیگر غلام امیر المومنین علی و محمد بن الحنفیه را کیسان می‌دانسته‌اند

۹۸- کیسانیه خلص: همان فرقه مختاریه

۹۹- کوریه: از نام‌هایی که به غلاة اصفهان می‌داده‌اند

۱۰۰- کورکیه: از فرقه‌های خرمیه و بومسلمیه.

عباس اقبال حدس می‌زند که این کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشده با «برکوبه» یکی باشد.

۱۰۱- لاعنیه: از فرقه‌های غلاة که عثمان و طلحه وزیر و معاویه

و ابو موسی اشعری و عائشه را لعن می‌کردند^۳

۱۰۲- مبارکیه: از فرقه‌های اسمعیلیه که معتقد به امامت محمد بن

اسمعیل بن جعفر بن صادق بودند و پس از او امامت را از فرزندانش می‌دانستند.

داعی این فرقه مبارک غلام اسمعیل بود

۱۰۳- مبیضه: یا سپیدجامگان یا مقنعه از فروع فرقه‌های بسملیه

۱- شهرستانی ۱۳۸-۱۴۳

۲- او همان مختار است که مدتها سعی داشت. بنام انتقام خون حسین از محمد بن الحنفیه فتوای قتل عام بگیرد. تا با آن فتوی بتواند خویش را بقدرت رساند و محمد بن الحنفیه از دادن چنین فتوایی خودداری میکرد. رجوع کنید بتاریخ طبری بخش قیام مختار

۳- ضمیمه ملل و نحل صفحه ۳۴. تلبیس ابلیس صفحه ۲۴ خاندان نوبختی ۲۶۲ عقیده این فرقه را با نظریات جاری جامعه شیعه امروز ایران مقایسه کنید، تا تداخل آراء را در طی روز زمان بسنجید

و بومسلمیه پیروان هاشم بن حکیم مروزی ملقب به الملقب بوده‌اند، که چون آنان برخلاف جامه عباسیان که سیاه رنگ بود جامه سپید می‌پوشیدند، در بخارا به سپید جامگان مشهور بودند

الملقن همانست که ماه معروف نخشب را به آسمان می‌فرستاد گروهی اینان را از فروع مشبهه شیعه می‌دانند، و با آنکه در مورد او مطالب بسیاری نوشته شده من تصور می‌کنم که بیشتر این مطالب همراه با یکسونگری و تعصب است و می‌بایستی که در باره او پژوهش بیشتر شود. جوانان را بخواندن کتاب ماه نخشب نوشته سعید نفیسی ترغیب می‌کنم

۱۰۴- متربصه: گروهی از شیعه که متربص (منتظر) مهدی بودند و در هر زمان یک نفر را مهدی می‌دانستند و همینکه او می‌مرد شخص دیگری را مهدی می‌پنداشتند

۱۰۵- مجسمه: عموم گروه‌هایی که در توحید معتقد به تجسیم بوده‌اند و اینان نیز همچون مشبهه به آیاتی از قرآن استناد می‌کردند. گروهی از شیعه نیز باین عقیده منسوب بوده‌اند.

۱۰۶- محدثه: فرقه‌ای از مرجئه و اصحاب حدیث که برای پیشرفت کار دین خود بامامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شدند که پس از رحلت امام رضا به عقیده خود برگشتند.

۱۰۷- محمدیه: طرفداران امامت محمد بن امام علی‌الهادی

۱۰۸- محمدیه: گروهی از غلاة که حضرت محمد را خدا می‌دانستند

۱۰۹- محمدیه: از غلاة شیعه منتظر بازگشت محمد بن عبدالله حسن بن امام حسن بودند. که می‌گفتند امام محمد باقر جانشینی خود را به ابومنصور وا گذاشته و این مقام پس از ابومنصور به آل علی بازمی‌گردد

۱۱۰- محمره: یا سرخ جامگان یا بابکیه یا خرمیه که در فصل خرمیه توضیح آن داده شد.

۱۱۱- مختاریه: یا کیسانیه خلص که شرح آن گذشت

۱۱۲- مخطئه: فرقه‌ای از غلاة شیعه که می‌گفتند جبرئیل درآوردن وحی خطا کرده!

۱۱۳- مخمسه: گروهی از غلاء که می‌گفتند پنج تن سلمان فارسی و مقداد، و عمار و ابوذر غفاری و عمر بن امیه صیمری از سوی خداوند مأمور اداره مصالح جهانند و از این میان به سلمان فارسی مقام رسالت می‌دادند.

۱۱۴- مرثیه: از فرق زیدیه^۱

۱۱۵- مزدکیه: شهرستانی میگوید که از القابی است که مخالفین به برخی از غلاة شیعه و پیرویه شیعیان ری می‌داده.
اما با مطالعاتیکه اکنون بر روی مزدک و عقاید وی شده معلوم می‌شود که اینان شیعه نبوده‌اند. مگر آنکه مخالفین غلاة و مخالفین شیعه، آنانرا باین صفت موصوف می‌کرده‌اند.

۱۱۶- مرجه: این گروه درباره گناهکاران مسلمان حکمی نمی‌کردند و کيفر آنان را به روز حساب موکول می‌نمودند. و دلیل آنان این آیه قرآن بود که: «وآخرن مرجئون لامرالله اما یعذبهم واما یتوب علیهم والله علیم حکیم»

نام مرجه از ارجاء بمعنی تاخیر گرفته شده، و معنی آیه اینست و دیگران به امر خدا به تاخیر می‌افتند شاید (خدا) آنانرا عذاب دهد و شاید آنرا ببخشد. و خدا دانای حکیم است

۱۱۷- مزداریه: پیروان عیسی بن صبیح (ابوموسی) که به لقب مزدار مشهور بود، و در پرهیزگاری و زهد چنان مشهور بود که او را راهب معتزله می‌خواندند، و از اصحاب خویش به چند مسأله جدا گشته است:

۱- در قول به قدر گوید خداوند قدرت بر دروغ و بیدادگری را دارد و التزام به دروغ و ظلم نماید، و ستمگر و دروغگو باشد.

۲- در قول به تولید این گفته را بر سخن استاد خود بشرین معتمر افزوده است که روا باشد فعلی واحد از دوافع بر سبیل تولید بوقوع پیوندد

۳- مردمان توانا باشند که به فصاحت و بلاغت قرآن کلامی را بنویسند، و نیز اضافه می‌کند که قرآن خلق شده و قبلاً موجود نبوده و نیز می‌گوید که خدوند را به چشم نمی‌توان دید.^۲

۱۱۸- مستینه: از فرق مشبهه‌اند

۱۱۹- مسوده: یعنی سیاه جامگان طرفداران آل عباس

۱۲۰- مشبهه: عموم گروههایی که در توحید به تشبیه قائل بوده‌اند یعنی همچون مجسمه بر اساس آیات بسیاری از قرآن معتقد بوده‌اند که

۱- مروج الذهب ج ۲ صفحه ۱۴۴، در مورد این گروه شرحی نیامده، شاید اینان همان مترقه باشند که در بخش مقایسه افکار و عقاید راجع به آنان سخن گفته شد، و شاید مرجه

۲- ضمیمه، ملل و نحل (جلالی نائینی) صفحه ۴۶

خداوند دارای دست و چشم و پای... است و شبیه به انسان، و گویا و بینا و شنوا است و شئی است و زنده و قادر...

از شیعه نیز گروههایی چنین اعتقاد داشته‌اند

۱۲۱- **معتزله:** این نام از ریشه عزلت و گوشه‌گیری آمده و دلیل آن چنین است که بروایت جلالی نائینی از ابومنصور بغدادی، بین واصل بن عطا و مرشد او، حسن بصری در واسطه بین کفر و ایمان اختلاف پیش آمد و حسن او را از مجلس خود براند پس واصل در کنار ستونی از مسجد عزلت گرفت و برای پیروانی که گردش جمع آمدند سخن می‌گفت او می‌گفت اگر برای مؤمن گناهی پیش آید نمی‌توان او را کافر نامید و نه می‌توان باز مؤمنش خواند بلکه او فاسق است.

اصول عقاید معتزله بر پنج است. توحید، عدل، وعید، منزلت میان منزلتین یعنی همان اصل بین کفر و ایمان، و امر بمعروف و نهی از منکر

معتزله انتخاب امام را بدست امت می‌دانند و عقیده ندارند که خداوند شخصی را برای امامت تعیین کرده باشد، اما با شیعه در این عقیده موافقت کرده همواره باید برای امت، امامی باشد و بیگناه نیز باشد. نام دیگر این گروه **واصله** بود. رجوع کنید به بخش واصله.

۱۲۱- **معتزله شیعه:** کسانی از شیعه که عقایدی نزدیک به معتزله داشته‌اند^۲

۱۲۲- **معبديه:** گروهی از خوارج که نکاح زنی را که نه بر اعتقاد ایشان باشد جایز نمی‌دانستند، دیگر آنکه روا بود که بر بنده زکوة دهند و بستانند. و کسیکه زکوة بر بنده جایز نداند کافر است

۱۲۲- **معتله:** این نام به فرقی اطلاق می‌گردد که از خداوند نفی اسماء و صفات می‌کنند یعنی معتقدند که خداوند دارای نام، و صفت نیست^۳ بیشتر اهل سنت و جماعت این نام را برای باطنیه بکار می‌برند. تبصره العوام می‌نویسد:

«بدانکه قومی باشند که ایشان را معتله خوانند و اعتقاد ایشان ضد اعتقاد مشبه باشد که گویند باری تعالی شئی است یا موجود. یا حی یا

۱- ضمیمه ملل و نخل صفحه ۴۸

۲- خاندان نوبختی ۲۶۴

۳- فردوسی با برخورداری از عقاید پیشینیان خود، در باره آفریننده می‌گوید:
ز نام و نشان و گمان برتر است فزاینده بر شده گوهر است

قادر عالم یا سمیع یا بصیر و امثال این، در قرآن توقف کنیم نگوئیم مخلوق است و غیر مخلوق و این را از ملاحظه گرفته‌اند

۱۲۵- معمریه: پیروان معمر بن عباد سلمی که معتقد بود خداوند چیزی جز از اجسام را نیافرید و اعراض از اختراعات اجسام است^۱ یا از طبع آنان، مانند آتش که سوختن را احداث می‌کند و آفتاب که حرارت را بازدید نماید و ماه که تلوین پیدا می‌سازد. یا به اختیار همچون حیوان که حرکت و سکون و اجتماع و افتراق از او حادث می‌شود.

این گروه دارای عقاید فلسفی جالبی بوده‌اند و تنها به‌ظواهر اکتفا نکرده‌اند و مطالعه عقاید آنان بر جویندگان مفید است.

۱۲۶- معمریه دیگر: از فرق غلاة پیروان معمر بن خیشم و از فروع خطابیّه‌اند. معمریه محرمات را حلال می‌شمردند و به نتایج قائل بوده‌اند و به وجوب و اقامه نماز عقیده نداشتند

۱۲۷ مغیریه: از فرق غلاة پیروان مغیره بن سعید عجلی که پس از امام زین العابدین و اما محمد باقر، مغیره را امام می‌دانستند و منتظر ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بودند و او را مهدی می‌دانستند. اوسرا انجام ادعای نبوت کرد و بدست خالد بن عبدالله قسری کشته شد.

۱۲۸- مفضلیه: آنانکه علی بن ابی طالب را بر ابوبکر و عمر برتری می‌دادند

۱۲۹- مفضلیه: پیروان مفضل صیرنی که معتقد به خدائی امام جعفر صادق بوده‌اند. هنگامیکه امام جعفر صادق از خطابیّه دوری جست، این طایفه از خطابیّه جدا شدند

۱۳۰- مفضلیه دیگر: پیروان مفضل بن عمر و جمعی از فرق موسویه

۱۳۱- ملاحظه: نام دیگری که از سوی سنت و جماعت به اسمعیلیّه داده شده بود

۱۳۲- مکرمیه: پیروان مکرم بن عبدالله عجلی از فروغ ثعالبه که گویند کسی که نماز را ترك کند، کافر است، نه از جهت ترك آن بلکه

۱- فردوسی می‌گوید: که یزدان زناچیز آفرید

بدان تا توانائی آمد پدید.

یعنی در آفریده خدا که همان طبیعت باشد، توانائی و انرژی پیدا شد و صورتهای گونه‌گون زندگانی را بوجود آورد، و عقیده معمریه از این عقیده فردوسی که خود متأثر از عقاید ایران باستان است گرفته شده.

از جهت جهل بمعرفت خدا و این صورت در تمام گناهان کبیره نیز پیوسته است زیرا کسی که به یگانگی خدا و علم او آشنائی داشته باشد پنهان و آشکارا از ترس خدا معصیت نکند مگر آنکه غافل شود

۱۳۳- مفوضه: یا مفوضیه از فرق شیعه که امور تکوینیۀ عالم و مسائل تشریعیۀ را به حضرت رسول یا یکی از ائمه مفوض می دانستند و در مقابل جبریۀ انسان را مختار نفس خود می شمردند، و استقلال و استبداد و سلب قدرت از خداوند را در ملک خود اراده می کردند و جمعی از ایشان می گفتند که خداوند محمد بن عبدالله را خلق کرد و تدبیر عالم را به او وا گذاشت و وا گذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند خلق کرد و پس از خود تدبیر آنرا به علی تفویض کرد و علی مدبر ثالث است

۱۳۵- مقنیه: همان مبینه یا سپید جامگان اند

۱۳۶- ممتوره: نام دیگر واقفه است و یکی از مخالفان هنگام بحث با آنان گفت که شما مثل کلاب ممتوره (سگهای باران خورده) اید، و از آن پس امامیه واقفه به این نام خوانده شدند.

۱۳۷- منصوریه: همان کسفیه اند پیروان ابو منصور عجل

۱۳۸- منهالیه: پیروان منهال بن میمون از مشبهه شیعه و از غلاة اند

۱۳۹- موسائیه: یا موسویه طرفداران امامت موسی بن جعفر کاظم و منتظر رجعت او هستند.

پس از موت امام موسی کاظم موسویه اختلاف کردند. دسته ای در مرگ امام متوقف شدند (واقفه). دسته دیگر به موت امام قطع و یقین حاصل کردند (قطعیه) دسته دیگر که معتقد بمرگ او نبودند و در انتظار خروج او بسر می بردند (واقفیه)

۱۴۰- مؤلفه: عده ای از پیروان امام رضا که پس از مرگ او دوباره به عقیده واقفه رجوع کردند

۱۴۱- میمیه: از غلاة که علی بن ابی طالب و حضرت رسول هردو را نبی می دانستند و محمد را در الوهیت مقدم بر علی می شمردند.

۱۴۲- میمونیه: از فرق اسمعیله پیروان عبدالله بن میمون قداح

۱۴۳- میمونیه دیگر: از خوارج پیروان میمون بن عجاره که میگویند قدرخیر و شر از بندگان است و خلق و ابداع فعل متعلق به بنده

۱- این قسمت از عقیده اینان را با فلسفه اومانیته و اگریستانسیالیسم مقایسه

کنید

است، و خداوند اراده خیر کرده است نه شر و او را در گناه مردمان مشیتی نیست

اینان نکاح دختران دختر و دختران برادر و خواهر را جایز می‌دانستند و سوره یوسف را جزء قرآن نمی‌دانستند و نیز کشتن پادشاه را واجب می‌شمردند

۱۴۴- ناصریه: پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو علوی. شاعر و نویسنده وداعی بزرگ اسمعیلیه در خراسان و ماوراءالنهر و طبرستان
۱۴۵- نحلیه: پیروان حسن بن علی نحلی که امامت را فقط در فرزندان امام حسن صحیح می‌دانستند

۱۴۶- ناووسیه: پیروان عجلان بن ناوس معتقد به زنده بودن امام جعفر صادق و منتظر بازگشت او. اینان روایتی از جعفر صادق نقل می‌کرده‌اند که: مرگ مرا باور ندارید.

ابو حامد زوزنی حکایت کرده است که ناووسیه معتقد بوده‌اند که اگر چه علی مرده است ولیکن پیش از قیامت زمین شکافته شود و بیرون آید و زمین را بعدل و انصاف آراسته گرداند.

۱۴۷- نجاریه: پیروان حسین بن محمد نجار بیشتر معتزله ری و پیروان آنرا تشکیل می‌دادند.

نجاریه به گروهائی تقسیم شدند همچون برغوثیه و مستوریه و زعفرانیه که در اصول با یکدیگر تفاوت چندانی ندارند

۱۴۸- نجدات عامریه: از خوارج پیروان نجده بن عامر حنفی که عده‌ای از ازارقه نیز باو پیوستند و او را امیرالمومنین خطاب کردند اما بعدا بر اثر زیاده‌روی‌های در بین برخی از ایشان اختلاف افتاد. نجده بر طبق آیاتی از قرآن تقیه را جایز می‌شمردند و گروهی دیگر نیز بر اساس بعضی آیات دیگر از قرآن تقیه را رد می‌کردند

۱۴۹- نظامیه: پیروان ابراهیم بن سیار نظام که کلام فلاسفه را با سخنان معتزله مخلوط گردانید از جمله می‌گوید که خیر به قدر (قضا و قدر) است ولی شر از ما است. یا چیزی که مصالح مردمان در دنیا در آن نباشد خداوند بر ایجاد آن توانا نیست. یا آنکه خداوند قادر نیست عذاب اهل جهنم را کم یا زیاده گرداند.

۱- تقیه یعنی ترس و پرده‌پوشی، و بمعنی اعم یعنی شخص عقاید خویش را از ترس ابراز و مخالفت دیگران نزد خود پوشیده نگاه دارد و شیعیان به پیروی از امام جعفر صادق در عقاید خویش از ترس حکومت زمان تقیه روا می‌داشتند

۱۵۰ — نصیریه: از فروع فرقه سبائیه واسحاقیه ونمیری، پیروان نصیر وابن حزم از غلاة شیعه که میان آنان با اسحاقیه در کیفیت اطلاق نام الهیت بر امامان اختلاف است. بعقیده اینان ظهور روحانی در صورت جسمانی امریست که هیچ خردمند انکار آنرا نتواند کرد

هنگام خیر ظهور روحانی در جسم همچون ظهور جبرئیل است به برخی اشخاص مانند تصور بصورت اعرابی وتمثل بصورت انسانی، و گاهی ظهور روحانی در صورت جسمانی برای برپائی شر و فساد است چون ظهور شیطان بصورت انسان، ونیز ظهور جن بصورت بشر تا بزبان آدمی سخن گوید:

گویند پس از رسول الله بهترین بشر علی بن ابی طالب و پس از او فرزندان او هستند و حق در صورت ایشان ظهور کرد و دستشان بگرفت، و از اینرو اطلاق خدائی بر امامان جایز است
گویند پیامبر در باره علی گفته است: «اگر نه در حق تو، آنچه در باره عیسی گفتند، گفتندی، من در حق تو مقالتی پرداختمی...»

۱۵۱ — نمیری: از غلاة پیروان محمد بن نصر نمیری

۱۵۲ — نورساعیه: از فرق خرمیه و بومسلمیه

۱۵۳ — نعمانیه: اصحاب ابوجعفر محمد بن نعمان که چنانچه گفتیم از

سوی مخالفان به شیطان الطاق مشهور بود

ابوجعفر از قدامی متکلمین شیعه بحساب می آید، اما بسیاری از عقاید او برای متکلمین بعدی شیعه خوش آیند نبود. بعقیده او تا اشیاء متکون نگرند علم خداوند بدان محیط نگردد.

یا: تقدیر عندالاراده است، و ارادت فعل خدا است

ونیز: خداوند نوری است بر صورت انسان، اما جسمیت خدا را انکار

کرده

از او کتابهایی در دست بوده و در دو کتاب «افعل لم فعلت» و «افعل لاتفعل» می گوید که فرقه های اسلامی چهاراند:

قدریه، خوارج، عامه، و شیعه ولی از این چهار، شیعه برستگاری عقبی اولی هستند.

۱۵۴ — نعیمی: از زیدیه، پیروان نعیم بن یمان که می گویند پس از حضرت رسول علی بن ابی طالب افضل مردمان است و کسانی که ترك بیعت

۱ — می بینید که حدیث بدروغ پرداختن هم یکی از کارهای فرق گوناگون بوده است!

او کرده‌اند ترك افضل کرده‌اند، و خطا کارند لیکن گناهکار نیستند. از عثمان و دشمنان علی دوری می‌جستند و آنانرا کافر می‌دانستند.

۱۵۵- **واصلیه:** پیروان ابو حذیفه، و اصل بن عطا که بنام معتزله معروفند و از مشهورترین فرق اسلامی... و با عقیده‌ای که در بخش معتزله راجع بدان سخن گفتیم و آن مرحله‌ای بین کفر و ایمان است و فسق نامیده می‌شده و با توجه به عقوبتش که در دوزخ تخفیف می‌یابد، از بسیاری از کشتارهایی که توسط ازارقه و نجدیه و دیگر فرق بنام اسلام انجام می‌گرفت جلوگیری کرد. زیرا آنان عقیده داشتند که مرتکب گناه چه کبیره و چه صغیره باید کشته شود.

۱۵۶- **صفریه:** که فرقه دیگری از خوارج بودند همین عقیده را داشتند مگر آنکه کودکان را بقتل نمی‌رساندند و بدین ترتیب جانی را که خداوند عالم عطا کرده و بقول خود او روح خود اوست که در بدن انسان دمیده شده^۱. بدلائل سخیف از بین می‌بردند و کشتار انسانها که در ظاهر برای آنان در حکم عبادت و بنام اسلام بوده در واقع انگیزه‌ای بود برای فرونشاندن آتش شهوت و خشم و کینه و آزار و مردم کشی آنان. تاکی جهان انسانی از این آتش خشم رهائی یابد!

۱۵۸ **واقفه:** این نام به هر کسی که برخلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رای اکثریت توقف می‌کرده اطلاق می‌شود و بعموم فرقی از شیعه که در مقابل قطعیه منکر مردن امام موسی کاظم شده و امامت را به آن حضرت ختم و متوقف مانده‌اند اطلاق می‌گردد.

اینان همان گروهند که از سوی مخالفان ممتوره نامیده می‌شوند.

۱۵۹- **وهابیه:** از فرق اخیر اسلامی پیروان محمد بن عبدالوهاب

(متولد ۱۱۱۵ هجری قمری)

اوپس از تعمق و تحقیق عقیده بر آن پیدا کرد که فرق مختلف اسلامی از اصول دین اسلام منحرف شده‌اند و بایستی مسلمانان به اسلام واقعی بگردند. آنان می‌گفتند انسان فقط باید به خدا امیدوار باشد از روح‌ائمه و پیامبران یاری نخواهد. سوگند را خطا می‌دانستند و از القاب پرنطنته برای امامان خودداری می‌کردند. در مرگ متأثر نمی‌شدند و ایجاد بنابر

سرقبور را بت پرستی می شمردند. و بسیاری از این عقاید
۱۶۵- هاشمیه: از راوندیه عباسیه پیروان ابوهاشم عبدالله بن محمد بن
الحنفیه که پس از او امامت را از آن عباس می دانستند.
بعدها نیز در این فرقه اختلافاتی افتاد که هر کدام امامت را بر
شخص مخصوصی موکول می کردند.

۱۶۱- هذیلیه: از فرق معتزله پیروان ابوالهذیل حمدان بن ابی الهذیل
علاف که می گوید خداوند به علمی که عین ذات اوست عالم و بقدرت و
حیاتی که عین ذات اوست قادر و زنده است، و خداوند دارای ارادتی
است که آنرا محلی نیست و به آن اراده مرید است

۱۶۲- هریریه: از فرق راوندیه که آنانرا عباسیه خلص نیز نامیده اند.
اینان پیروان ابوهریره راوندی بودند که امامت را از آن عباس بن
عبدالمطلب می دانستند و برای ابو مسلم خراسانی عظمت قائل بودند.

۱۶۲- هاشمیه: پیروان دونفر بنام هشام ۱- هاشمیه اول پیروان
هشام بن الحکم و هاشمیه دوم پیروان هشام بن سالم جوالیقی

۱۶۳- هاشمیه دیگر: پیروان هشام بن عمر و فوطی که معاصر مأمون
بود و یکی از سران معتزله بشمار می رفت. از عقاید او یکی آنست که: امامت
در زمان فتنه و فساد منعقد نمی شود زیرا وجود او مزید بر فتنه می گردد
و تنها در حال اتفاق وجود امام لازم است.

ابوبکر اصم از دیگر معتزلیان خلاف عقیده او را دارد و می گوید
هنگامیکه عدل و انصاف در میان مردمان حاکم نیاز بوجود امام نیست در
هنگام بروز ظلم است که وجود امام لازم می گردد.

۱۶۴- یزیدیه: نام فرقه ای از شیعه که معتقد بودند فرزندان امام
حسین در هنگام نماز امام هستند و هنگامیکه نماز برگزار می گردد بایستی
یکی از آنان خواه صالح و خواه غیر صالح امام نماز باشد

۱۶۵- یعقوبیه: فرقه ای از زیدیه پیروان یعقوب بن علی کوفی که
ابوبکر و عمر را ولی می دانستند ولی از مخالفان آنان نیز دوری
نمی جستند. اینان رجعت اموات را انکار می کردند

۱۶۶- یمانیه: از فرق زیدیه پیروان محمد بن یمانی کوفی
۱۶۷- یونسیه: از مرجئه پیروان یوسف نمیری که می گفتند ایمان
عبارتست از معرفت خدا و خضوع و ترك استكبار و محبت قلبی او و چون
کسی این خصال را داشته باشد مؤمن است.

این بود نام ومختصری از عقاید فرقه‌های اسلامی وغیر اسلامی که در کتاب‌های پیشین آمده بود که اگر حدود ۱۷ نام را تکراری بدانیم. یکصد و پنجاه فرقه را شامل می‌گردد که اگر نام ۳۷ فرقه دیگر را از کتاب «هفتاد و سه ملت» بدان اضافه کنیم جمعاً ۱۸۷ فرقه می‌شود که با سلسله‌های متصوفه ۲۰۰ فرقه را تشکیل می‌دهند که از آنان تاکنون نام و نشان مانده، یا از کتابها برآمده است. که اگر جوانان را مجال پژوهشی بیشتر باشد مطمئناً نام فرقه‌ها و عقاید بسیار دیگری را نیز به این نام‌ها اضافه خواهد کرد.

و اینست نام فرقه‌هایی که از آن نامی در بین فرقه‌های ذکر شده نیامده از کتاب هفتاد و سه ملت:

اتحادیه - اباضیه - اخشیه - اثریه - امیریہ - بکریه - بوستانیہ
تناسخیه - تکوینیہ - ثنویہ - ثعلبیہ - حبیبیہ - جلامذه - جهمیہ -
حروریہ - حکمیہ - حشویہ - خوفیہ - حازمیہ - زناده - سابقیه -
سوفسطیہ - سارقیه - شمراخیہ - علی‌العرشیہ - فارقیہ - فشاریہ -
فانیہ - قبریہ - قاسطیہ - کنزیه - لوزیه - منکریہ - مترفیہ -
متصلیہ - منجمیہ - مهملیہ و صالحیہ و طیاریه و عجارده و عبیدیہ که
هنگام نقل از ملل و نحل نام آنان از قلم افتاد.

بررسی برخی آراء و عقاید

از کتاب هفتاد و سه ملت

اکنون بذکر برخی از عقاید گروه‌های مذهبی و پاسخی که نویسنده کتاب از سوی سنت و جماعت بدانها داده است می‌پردازم تا سندی دیگر بر پیشگفتار این کتاب باشد

فرقه فشاریه قالوا: الدنيا و اموالها مشترک بین اولاد آدم، للذکر مثل حظ الانثیین^۲. پدر و مادر همه، آدم و حوا است مردان و زنان برادر و خواهر یکدیگرند. مال دنیا بحساب میراث مشترک است. مردان دوسهم و

۱- این نامی است که دکتر محمد جواد مشکور به کتاب بی‌نامی که از قرن هشتم برجای مانده است داده و تاکنون از این کتاب منحصر بفرد که در کتابخانه ملی پاریس نگاهداری می‌شود، نسخه‌ای دیگر پیدا نشده است تا نام آن معلوم گردد این کتاب بوسیله محمد جواد مشکور به تصحیح و تحشیه و مقدمه رسیده است

۲- اشاره به آیه ۱۲ سوره نساء: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین یعنی خداوند شما دستور می‌دهد که برای پسران بهره دو دختر را قرار دهد

زنان يك سهم

اهل جماعت وسنت گویند: قرن‌ها دور شد و نسل‌ها مختلف افتاد و خدای تعالی انبیاء و رسل فرستاد و شرایع پدید آورد. شعب و قبایل را به تقوی و طاعت، رفعت درجات نهاد. قوله تعالی: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم و بطوریکه ملاحظه می‌شود اهل سنت و جماعت آیه‌ای از قرآن را با آیه‌ای دیگر پاسخ داده‌اند.

فرقة شیطانیة قالوا ان الله ماخلق الشيطان و لو قلنا خلقه فقد رضی بمعصيته. گویند شیطان را خدا نیافریده است. اگر گوئیم که شیطان مخلوق خدا است پس لازم آید که خدای تعالی بکفر کافران و معصیت عاصیان راضی بوده باشد، قوله تعالی: ولا یرضی لعباده الکفر^۲
اهل سنت و جماعت گویند که این سخن که شیطان را خدایتعالی نیافریده این معنی موجه نیست. اول آنک شیطان خود بخود وجود ندارد. اسم بلا مسما لفظی است معما. چنانک سیمرغ نامی دارد و هیچ نشانی ندارد. و اگر گوئیم چنین است کفر باشد. جهت آنکه رب‌العزه در کلام مجید بسیار جا یاد کرد که شیطان چنین گفت و شیطان چنان کرد و انکار آیت کفر است.

دوم معنی آنک شیطان موجود است ولیکن بذات خود پدید آمده خدایتعالی ویرا نیافریده است و بدین‌قول لازم آید که وی را در مملکت وحدانیت شریک کرده باشیم و این مذهب نیز هم کفر و ضلالت است و احمق و جهالت!

فرقة زنداقیه قالوا: ماليس بملرك فليس بآله ومن تكلم فيه خيل له گویند هرچه دریافت او کسی را میسر نیست، او خدائی را شاید و هر که در این باب سخن گفت آن خیالی بود که ویرا نمود از انجام **اهل سنت و جماعت** گویند باطن این کلمات سر بکفر می‌کشد لاجرم زندیق بظاهر مسلمانست و بی‌باطن کافر^۳

۱- مقصود فرقه نعمانیه نیست. ۲- آیه ۹ سوره زمر یعنی خداوند راضی به کفر بندگانش نیست

۳- می‌بینیم که این پاسخ ابدأ درخور آن سؤال نیست و گوینده با نسبت کفر از زیر بار مسؤولیت جواب شانه خالی کرده است.

کتاب حلاج، نقل از صاحب تبصرة العوام در مورد زنداقه می‌گوید: بدان که این قوم (زنداقه) جمله شریعت و دین‌های رسل و اخبار گور و عذاب و حشر و نشر و حساب ←

فرقة ملاحده قالوا: ظهور الانسان من الطبايع والالكانا گویند اصل آدمی از نطفه است، ونطفه از خون و خون از خوردنیهای حیوانی و نباتی، واصل حیوان از نبات و نبات از خاک و باد و آب و آتش. واین چهار در وجود انسانی چهار طبع شد، چون سردی و گرمی و تری و خشکی، تامزاج به اعتدال است، سلامت حاصل و حیات باقی. و چون بفساد آمد، هلاک شد و در دریای عدم غرق گشت، و نیست شد و اعادت معدوم محال آید (یعنی بازگشت نیست شده و در گذشته محال است) ابدالابدین و دهرالداهرین هرگز دیگر صورت هستی نقش نبندد (یعنی در روز قیامت اجساد بلند نخواهند شد). حشر و نشر چه باشد؟ قیامت و بهشت و دوزخ را انکار کنند نعوذ بالله!

اهل سنت و جماعت گویند: طبایع و ارکان تدبیرند، و جمله مسخر تقدیرند.

هو الذی یصورکم فی الارحام^۲ نقش بند حواس پنجگانه خداست. چهره گشای شش جهت خداست، هفت قبله خضرا بکرد (یعنی هفت گنبد سبز آسمان را ساخت) و هفت دایره غبرا^۳ در کشید، و مصاییح کواکب ثواب مزین گردانید (یعنی چراغهای ستارگان تیزبین را زینت کرد) و قنادیل نور بر این طاق هفت رواق معلق گردانید (یعنی چلچراغهای نور برگنبد آسمان هفت رواق آویزان کرد). بخار و خیال یا بسات^۴ بظهور گردانید. صد هزار عجایب و غرایب بر بساط وجود ایجاد نمود و با هیچ وجود این



و ترازو و صراط و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و ملائکه و ملک الموت، همه را محال و هذیان میدانند و گویند که کتب رسل، سخن خود ایشان است و هر که بدین چیزها، که یاد کرده ایم، مؤمن بود او را جاهل خوانند و گویند رسولان حکما بوده اند. تبصره العوام ۳۷-

خلفای عرب با این گروه. مبارزه ها کردند که در کتابها شاهد دارد. طبری در مورد مبارزه هادی (خلیفه عباسی) و یعقوب زندیق می گوید: وقتی یعقوب زندیق را نزد هادی آوردند خلیفه دستور داد تشکی بر روی یعقوب اندازند و سپس چندین نفر را روی آن نشانید تا یعقوب زندیق بمرد طبری ص ۵۱۷۲ و نیز در صفحه بعد می گوید: گویند او (هادی) برای اعدام ماده گرایان و زنادقه هزار دار برپا کرده بود.

۱- این گروه را طبایعی نیز می گفتند، یعنی کسانی که به روح اعتقاد ندارند و زندگی را از ترکیب چهار طبع می دانند

۲- آیه ۴ از سوره آل عمران. یعنی او است کسی که شما را در رحمها نقش می بندد ۳- غبرا یعنی زمین. ۵- یا بس یعنی خشک.

خطاب نکرد و هیچ آفریده را این تشریف نداد و نخواست (یعنی به هیچ آفریده این خطاب و تشریف که بانسان دادند، نداد) قوله تعالى: وصوركم فاحسن صوركم^۱ هیچ جای ایراد موجود و اظهار مکنونات خود را این ثنا نگفت که در آفریدن آدمی گفت **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**^۲ حاصل آنکه ملاحظه جان و تن یکی دانسته‌اند و از هلاك این هلاك آن تصور کرده‌اند و حال آنکه جان عین حیوة است، بروح مرگ نباشد و روح مرغ است و قالب قفس و روح شمشیر است و قالب غلاف، از شکستن غلاف شمشیر را چه باك

فرقة بوستانیة تالوا: الجنة والنار غير موجودة في النار و سیو جدیوم القیامه^۳ گویند که یقین است که دوزخ در زمین نگنجد، و بهشت در آسمان مجال ندارد که بهشت را فراخی بیشتر از وسعت زمین و هفت آسمان است. قوله تعالى: **عرضها كعرض السماء والأرض**^۴ فردا که آسمانها طی کنند و درنوردند، **كطی السجل للكتبه** و درخانه عدل چنانك اول بود **كما بدانا اول خلق نعیمة** بهشت را برجای آسمان بیافریند و چون زمین را از میان دایره بردارد و دوزخ را بجای زمین موجود گرداند. **والارض جميعاً قبضته**^۵

اهل سنت و جماعت می‌گویند: در اسفل السافلین زیر طبقه هفتم زمین مکانی است که آنرا سجنین نام است. دوزخ امروز آنجا است مهیا و معد قوله تعالى: **انا اعتدنا للكافرن سلاسل و اغلالا سعیرا**^۸ و بالای طبقه هفتم آسمان درخت سدره المنتهی است. چنانك در خبر آمده است که اگر اسب تیزرو یکسال تمام رود و بسرعت تمام تك زند. دوازده ماه و ماهی سی‌روز

۱- آیه ۶۶ سوره مومن یعنی نقش بستیم شما را پس نقش شما بهتر است.

۲- آیه ۱۴ سوره مؤمن یعنی: پس مبارك باد بر خدا، بهترین خلق کنندگان

۳- دکتر مشکور عبارت را غلط می‌داند و حدس می‌زند که در اصل چنین بوده:

الجنة والنار غير موجودین و سیو جدان يوم القیامه. صفحه ۵۵ هفتاد و سه ملت

۴- آیه ۲۱ از سوره حدید ۵- آیه ۱۰۴ سوره انبیاء یعنی مثل طومار دفترها

درنور دیده می‌شود.

۶- آخر آیه ۱۰۴ سوره انبیاء. یعنی همانطور که ابتدای آفرینش آنرا شروع

کردیم بازگشتش می‌دهیم. معنی آیه در متن کتاب آمده یعنی آسمان را همانطور که در ابتدا بود مثل طومار نوشته شده می‌پیمائیم و باز می‌گردانیم!

۷- آیه ۶۸ سوره زمر. یعنی تمام زمین دسته آن است.

۸- آیه ۱۴ سوره دهر. یعنی همانا که برای کافران زنجیرها و غلهائی از

شعله آماده کرده‌ایم.

دویده باشد، هنوز سایهٔ برك آن درخت ندویده باشد. بهشت باقی امروز آنجا است و بام بهشت عرش خدا است. قوله تعالى: عند سدرۃ المنتهى عند هاجنة الماوی^۱. پیامبر (ص) می گوید: عرش الرحمن سقف الجنة^۲

فرقه قبریه قالوا: کیف یسع القبر اربعة ملكین بالمعمود والدبوس والमित فيه وغایت القبر اربعة اذرع. گویند: بیچاره آدمی چون از دardنیا رحلت کرد اورا در قبر تنگ نهادند، چهارگز مقدار آن، یا کمتر میت در آنجا چگونه گنجد و دوفرشته منکرو نکیر با عمود و چوب و چماق، پس معلوم شد که سؤال و عذاب گورچندان اعتباری ندارد.

اهل سنت و جماعت گویند: که خدای تعالی بر فراخ کردن گور قادر است! و هر کسی که سؤال منکر و نکیر را منکر شود کافر.

و خدای تعالی خبر داده است که دوبار مردن است و دوبار زنده شدن قوله تعالى: ربنا امتنا فاحیتنا اثنتین^۳ صلواته

فرقه حشویه قالوا: الکلام حیث لاسامع ولالأمور عبث

گویند سخن گفتن جائی که شنونده نباشد و امر کردن جائی که مامور نباشد بی معنی باشد و بازی، اکنون چون معلوم است که درازل آزال غیر از خدای ذوالجلال، هیچ موجودی نبود کان الله ولم یکن معه شیئی و خطاب مستطاب رب الارباب را مستمع کس نبوده باشد، پس در خلوتخانه ازلی امرونی با که بود؟ واقیموا الصلوة و آتوا الزکوة^۴ چون موسی نبود و فرعون نبود وادی مقدس نبود و محمد مصطفی نبود، خطاب حق با که بود؟ قال الله تبارک و تعالی: هل اتیک حدیث موسی از نادیه ربه بالواد مقدس طوی، اذهب الی فرعون انه طغی^۵

اهل سنت و جماعت می گویند موجودات در علم قدیم حق تعالی حاضر بودند و یقین ازلی و بر همه ناظر و بر معلومات خود سخن می گفت:

فرقه مترفیه^۶ قالوا: الناس اضیاف الله فلا حساب علیهم

۱- نزدیک سدره المنتهی (درختی است که بفارسی کنار نامیده می شود) محل بهشت است.

۲- یعنی عرش خدا سقف بهشت است

۳- آیه ۱۱ سوره مومن. یعنی خدای ما دوباره ما را می میراند و دوباره زنده می گرداند

۴- آیه ۷۹ سوره نساء ۵- آیات ۱۵-۱۷ سوره نازعات یعنی آیا داده ایم بر تو حدیث موسی را هنگامیکه خدای او در وادی مقدس طوی ندایش داد که برو بسوی فرعون که اوسرگشی میکند. ۶- مترف به نعمت و آسایش پرورده

گویند آدمیان مهمانند در دعوت خانه دنیا از شرق عالم تا غرب عالم مهمان خانه خدا است، سفره نعمت انداخته و سباط در کشیده و خلاق جملگی که حواله ایشانست می‌خورند چنانکه برهنه و عریان درآمدند بیرون رفتند و حال آنکه مهمان خدای کریم و رحیم‌اند حاشا که نعمت را حساب کنند یا عتابی فرماید و این حدیث را دلیل و تمسک خود ساخته‌اند:

قال النبی صلی الله علیه وسلم: الناس اضياف الله تعالی^۱

خوان کرم گسترده‌ای مهمان خویشم خوانده‌ای
 گوشم چرا مالیده‌ای^۲ من گوشه نان بشکنم؟
 اهل سنت و جماعت گویند هر که حق نعمت رعایت نکند و بشکر منعم قیام ننماید هر آینه جای عتابست.
 بر حلال حساب، و بر حرام عذاب، و روز محشر از لذات و نعیم دنیا سؤال است

ترجمه بخش‌هایی از ایضاح فضل بن شادان

پس از بررسی آراء و عقاید مختلفی که بیشتر آن در زمان فضل رایج بوده است، باید دید که او در برابر اینهمه اندیشه و شور و اضطراب اجتماعی، عملاً چه کرده ست؟

فضل بن شادان به برخی از این فرقه‌ها حمله کرده است که فهرست نام کتابها یا رسالاتش آنرا نشان می‌دهد، اما کتاب ایضاح او در حقیقت ادعای اهل تشیع است در برابر اهل سنت و جماعت و تمام مطالب را خطاب به اهل تسنن گفته است و در این بخش از کتاب ترجمه چند موضوع از کتاب را می‌آورم تا خواننده بیدار دل خود به کیفیت کار او بنگرد.

نخستین بحثی که بنظر خواننده می‌رسد آنستکه اهل تسنن معتقدند پیامبر بدون وصیت درگذشت و اصحاب او از بین یارانش ابوبکر را به جانشین او برگزیدند.

اما فضل در اینمورد مطالبی می‌گوید، دال بر اینکه محال است که پیامبر در مورد جانشین خویش وصیت نکرده باشد، و این مطلب از صفحه

۱- یعنی رسول (ص) میگوید: مردمان مهمانان خدای تعالی هستند

۲. «گوشم چرا مالی اگر من گوشه نان بشکنم؟» از غزلیات مولانا.

۱۹۹ ایضاح شروع می‌شود: و به اجماع می‌گویند که نبی، صلی الله علیه و آله وصیت نکرد. و کسیکه وصیت را ترك کند، ترك فریضه‌ای از فرایض خدای عز و جل را کرده. و اینست گفتار خدا به نبی (ص):

«نوشته شد بر شما. هنگامیکه مرگ بر کسی از شما می‌رسد، اگر نیکی را ترك کند وصیت بمعروف به والدین و نزدیکان حقی است بر پرهیزگاران» و رسول الله از پرهیزگاران بود.

و از آنچه که در آن وصیت بمردمان می‌شود، در اسلام عظیم‌تر از آن نیست در وصیت در خلافتی که خون در آن تحقق می‌گیرد و فرمانها در آن جاری می‌شود و حدود بدان قوام می‌گیرد و در سایه آن جمع می‌شود و جهاد با دشمن میکند و صدقات را در بین آنچه که خدای نام برده بخش می‌کند و موارد را بین آنانکه خداوند در کتابش دستور داده تقسیم می‌کند. ظالم را می‌کوبد و انصاف مظلوم را می‌دهد و خدای عز و جل می‌گوید:

«پس کسیکه دگرگون کرد آنرا، پس از آنکه آنرا شنید، پس گناه آن برعهده کسانیست که آنرا دگرگون می‌کنند، و همانا که خداوند شنوا و دانا است پس کسیکه از سیلی یا بدی وصیت کننده می‌ترسد پس بین آنان صلح شود، گناهی براو نیست و همانا که خدا بخشنده و مهربان است»^۲ پس کتاب خدای را ترك می‌کنید در پس ظهورتان، و روایت دروغی را می‌گیرید و گمان می‌برید که پیامبر حقی را که خدای براو و بر جمیع پرهیزگاران فریضه نهاد ترك کرد، پس به گمان به شیعه نسبت آنرا می‌دهید که آنان طعنه بر یاران پیامبر خدای می‌زنند و در صورتیکه راستگو می‌بودید، شیعه را بهترین گفتار و کمترین گناه است، که به گمان شما طعنه

۱- آیه ۱۷۷ سوره بقره:

كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيراً الوصيه للوالدين والاقرين بالمعروف حقاً على المتقين.

محدث ارموی به اشتباه آیه ۱۸۵ را ذکر کرده

مقصود از خیر و نیکی در این آیه خیری است که بعنوان مال نصیب والدین

می‌شود

۲- آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره بقره

فمن بدله بعد ما سمعه فانما اكتمه على الذين يبدلون ان الله سميع عليهم فمن خاف من موص جناً او اثماً فاصح بينهم فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم.

این آیات دنباله آیه پیشین در مورد وصیت است. که باز شماره آن در ایضاح

۱۸۱ و ۱۸۲ آمده

بر رسول خدا می‌زنند و این طعنه بر رسول خدا همانند طعنه‌ای که بر اصحاب او است، نمی‌باشد. زیرا که او - صلی‌الله علیه وآله - برای امت خود اینرا روشن کرد و گفت:

کسیکه عمداً بر من دروغی بست. جایگاه خود را در آتش قرار داد.

در مورد اذان

دیگر از مطالبی که مورد اختلاف اهل تسنن و تشیع بوده، اذان است و فضل‌بن شاذان زیر عنوان «ذکر اذان» در اینمورد چنین می‌گوید:

روایت می‌کنند از ابی‌یوسف القاضی. راوی محمد بن الحسن از اصحاب پیامبر و از بی‌حنیفه که می‌گویند:

در اذان هنگام رسول‌اله (ص) و در زمان ابی‌بکر و اوائل دوران خلافت عمر چنین ندا داده می‌شد: «حی علی خیر العمل» پس عمر بن خطاب گفت: من ترس از آن دارم که مردمان اتکال به نماز کنند هنگامیکه گفته می‌شود: «حی علی خیر العمل» و دعوت به جهاد نمایند. پس دستور داد که «حی علی خیر العمل» را از اذان بیفکنند و در نزد ایشان اذان بهمین صورت گردید، و در سنت خلاف آنچه که در هنگام رسول‌اله بود بگفته عمر رایج گشت.

پس هنگامیکه شیعه امر رسول‌اله را تبعیت کردند. و شما (اهل سنت) در نزد خود بدعت‌گذار شدید و گمان بردید که رای عمر در این مورد برتر از رای رسول‌اله است. و خدا در این باره از شما پرسش خواهد کرد، و رسول‌اله (ص) اذان گویان را در (گفتن) آن محکم نگاهداشت و در زمان ابوبکر و اوائل زمان عمر این چنین بود و همانا می‌بینیم که

۱- اصل روایت چنین است: من کذب علی متعمداً فلیتبوا مقعده من النار.

یعنی کسیکه به‌تعمد بر من دروغی بزند پس نشمین گاه خود را از آتش‌زیان می‌رساند. و مقصود آنستکه آن را وی در آتش دوزخ خواهد سوخت مفسرین به‌ظاهر این روایت که در زبان ما سست بنظر می‌رسد توجه بسیار کرده‌اند. مثلاً ابن‌اثیر می‌گوید معنای آن چنین است فلینزل منزله من النار. یعنی پس منزل خود را از آتش یا در آتش فرود می‌آورد. (حاشیه ۲۰۰ ایضاح) شیخ حسین پدر شیخ بهائی، شهید الثانی، سید حسین صدر، ابن حجر عسقلانی، سیوطی. نیز در این باره مطالبی گفته‌اند.

اما همانطور که محدث ارموی در حاشیه صفحات ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲ گفته است بحث زیاد پیرامون این حدیث بدرزا می‌کشد. در صحت آن نیز که بوسیله بسیاری از علما بویژه چندین نفر از عشرة مبشره (ده نفر از انصار و اصحاب پیامبر که بوسیله او به‌بهشت بشارت داده شده‌اند) نقل شده. شك نیست و معنا نباید فدای لفظ شود.

بساختید بیش از آنچه که رد کردید. و عجیب‌تر آنکه کسانی از شما هستند که در اذان صبح و اذان شام بین اذان، واقامه پس از «حی علی الفلاح» می‌گویند: «الصلوة خیر من النوم»، و برخی این را نمی‌گویند. و خودتان یکدیگر را در این مورد انکار نمی‌کنید! و شیعه را هنگامیکه فرمان رسول خدای (ص) را گردن می‌نهند نسبت به خلاف می‌دهید، و بدعت خود را به جماعت (واهل سنت) نام می‌برید، هنگامیکه برخلاف رسول خدا (ص) اجتماع^۲ می‌کنید.

طرز گرفتن وضو نیز مورد اختلافی است بین شیعیان و اهل تسنن بنا بر این فضل در این مورد نیز در ایضاح مطلبی گفته است که عنوان آن در صفحه ۲۵۴ چنین است:

درباره وضو

و اجماع می‌کنید به شستن پاها و مسح کف پا^۳ و ادعا می‌کنید که نبی - صلی الله علیه و آله - بخلاف آنچه که در قرآن نازل شد عمل می‌کرد بعد روایت می‌کنید در اینکه احادیثی هست که رسول خدای (ص) خلاف آنچه را که خدا گفت، و به او در این مورد قرآن نازل گردید عمل می‌کرد، و خدا جل ذکره می‌گوید:

«اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیاء»^۴ و گمان می‌برید که او غیر از آنچه را که بدو وحی شده پیروی کرده و این بدان معنا است که مسح به سر و پایها که کتاب بدین دو گویاست،

۱- یعنی نماز بهتر از خواب است

۲- اصل جمله چنین است: و تسمیتم بالجماعه (واهل السنه) حین اجمعتم علی خلاف رسول الله صلی الله علیه و آله، و چنانچه ملاحظه می‌شود که این يك جناس لفظی بمعنای مخالف است، یعنی اینکه شما اهل جماعت مخالف رسول خدا هستید. ۳- منتهی الارب زیر خف می‌نویسد: خف بالضم میل شتر و سم شتر مرغ، و سواى این دو سم دیگران را خف نگویند و اخفاف جمع و موزه خفاف جمع و زمین درشت و آنقدر کف پای مردم که بزمین رسد. و شتر کالانسان

این بحث همانست که بعنوان مسح علی الخفین بنام یکی از کتابهای فضل ثبت شده است

۴- ابتدای آیه ۳ از سوره اعراف تمام آیه چنین است: اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون یعنی پیروی کنید از آنچه که از سوی خدا بر شما نازل شد و غیر از دوستان کمی (که پند می‌گیرید) پیروی نکنید.

و بروایت شما دروغ بود، واثق‌تر از آن از قرآن گویا در نزد شما است! پس تصدیق کنید شاید از مناقبینی نباشید که خدا یاد آنانرا کرده است و گفته: **وَاذِقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خُلَاوَالِي شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ** * الله یستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون^۱. پس ترك كردید فرض وضو را بقول خود در حالیکه ترك کرده‌اید آنچه را که شکی در آن نیست که خدای آنرا فرستاده. نه می‌ترسید از این و نه اینکار در نزدتان زشت است!

و گرچه این طرز بیان فضل، آزرده‌گی آشکار او را از طرز وضو گرفتن اهل تسنن نشان می‌دهد، اما همانطور که معلوم است مراد از وضو، شستشوی مرتب دست و روی و پا در هر روز می‌باشد.

آنچه که در قرآن راجع به وضو آمده است چنین است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ

آیه ۹ سوره مائده

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامیکه به نماز می‌ایستید بشوئید

صورتهايتان و دستهايتان را تا آرنج و مسح کنید به سرهايتان و پاهایتان تا استخوان قوزك^۲ پا

با اینحال طرز شستن دستها بین ایرانیان و اهل تسنن تفاوت دارد یعنی آنان از پائین بی‌بالا می‌شویند و اینان از بالا بی‌پائین.

در باره متعه زنان

متعه زنان که در ایران به آن صیغه می‌گویند یکی از مسائلی است

که همواره بین اهل سنت و شیعیان در آن اختلاف بوده است.

متعه بمعنی بهره‌وری است و مقصود در این مورد بهره‌وری از زنان

است بدون آنکه عقد لازم بسته شده باشد.

و از تمام روایاتی که آمده است چنین معلوم است که این کار

در زمان عمر نهی و در حکم زنا خوانده شد و اهل تسنن دیگر آنرا گناه می‌دانند.

اما اهل تشیع به مصداق آیه ۲۴ از سوره نساء این کار را حرام

۱- یعنی هنگامیکه مومنان را می‌بینند می‌گویند ایمان آوردیم، و آنگاه که

با شیاطین خود خلوت کنند، می‌گویند که ما با شما هستیم و این نیست مگر آن که

ما آنانرا مسخره کنیم * خدای آنانرا استهزاء می‌کند و کم‌کشان می‌کند که در طغیان

خود سرگردان باشند. یا فروروند. آیات ۱۴ و ۱۵ سوره بقره

نمی‌دانند و آن آیه چنین است:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتَوْهِنَّ أَجُورَهُنَّ.

یعنی اگر بهره بردید بدان (از زنان) در زمان نام برده شده، پس به آنان مزدشان راپردازید.

این مخالفت بحث‌های فراوان برانگیخت تا آنجا که ابن‌الندیم که در صداقت و امانتش شکی نیست و مواردی از مباحثات ابوحنیفه امام اهل تسنن و مؤمن‌الطاق را ضبط کرده است، در مورد متعه و شراب^۱ ترجمه گفتگوی تند آنان چنین است:

ابوحنیفه بهشیطان الطاق گفت: همانا که امام تو مرد (مقصود امام جعفر صادق است). گفت اما امام تو تا روز قیامت نمی‌میرد، یعنی ابلیس. ابوحنیفه گفت: چه‌می‌گوئی در متعه؟ گفت: حلال است گفت: آیا ممکن است که از خواهران و دختران تو تمتع گرفت! گفت چیزی که خدایتعالی آنرا حلال کرده است کراهتی ندارد به‌آنچه که مرا سرگشته می‌کنی. اما چه‌می‌گوئی در مورد نبیذ؟ گفت: حلال است. گفت آیا ممکن است به‌اینکه برخواهران و دخترانت «نباذات»^۲ کرد؟

در هر حال این مطلبی است که مورد بحث‌های فراوان بین دو گروه گشته و باید دید که فضل در اینمورد چه می‌گوید.

و اینست ترجمه مطالبی که از صفحه ۴۳۲ ایضاح در مورد متعه و همانست که در فهرست کتابهای فضل تحت عنوان «متعتین، متعه‌النساء و متعه‌الحج» آمده: «چه عیب می‌کنید شیعه را در گفتار خود که آنان متعه زنان را حلال می‌شمرند؟ در حالیکه گمان می‌برید که متعه در حکم زنا است و شما از فقیهان و عالمانتان درمورد متعه از اصحاب رسول‌الله (ص) و پیروان آنان روایت می‌کنید که آنان بدان عمل می‌کردند و آنرا در عهد رسول‌اله حلال می‌شمردند، تا آنکه عمر بن خطاب در خلافتش آنرا نهی کرد.

۱- برخی از گروههای اهل تسنن از جمله حنفیان نوشیدن شراب را باستاند برخی آیات قرآنی مباح می‌دانند که ذکر آن دراین مختصر نمی‌گنجد

۲- نبیند بمعنی شراب است. و انباذ بمعنی پست و بدنام کردن دراین‌جا يك جناس صوری بکار رفته که معنا را دگرگون می‌کند. یعنی می‌توان خواهران و دخترانت را بدنام کرد که پاسخی باشد به‌آنچه که ابوحنیفه درمورد خواهران و دختران او گفته است.

در این باره آنچه را که هشام بن یوسف الصنعانی از ابن جریج روایت کرد چنین است:

ابوالزبیر مرا خبر داد که از ابواقد البکری شنید که گفت «ما اصحاب نبی (ص) بهره می بردیم (زنان را متعه می کردیم) و نیز ابوالزبیر مرا خبر داد که از اباقاد شنیده است که گفت «نبی (ص) بین ما غنائم جنگ را تقسیم کرد و بمن دو زن از بین آنان اصابت کرد و از آن دو بهره گرفتم» (متعه کردم) و هشام بن یوسف از ابن جریج نقل کرده ابوالزبیر گفت که از جابر بن عبدالله الانصاری شنیدم که در عهد نبی (ص) و ابی بکر به دسته ای خرمای خشک (تمر) و آرد از زنان بهره ور می شدیم تا آنکه عمر بن خطاب آنرا در شأن عمرو بن حرث نهی کرد.

و نیز هشام از ابن جریج نقل کرد که ابن خثیم مرا خبر داد که در مکه زنی بود و سعید بن جبیر زیاد بر آن زن داخل می شد، پس گفتم یا اباعبدالله چقدر زیاد بر این زن داخل می شوی؟ گفت همانا که او را بصورت متعه نکاح می کنم.

و نیز گفت که سعید بن جبیر مرا خبر داد که: متعه حلال تر از نوشیدن آب است.

ابن ابی زائده از اسمعیل بن ابی خالد از قیس بن ابی حازم از ابن مسعود روایت کرد که: ما با رسول الله در غزوه (جنگ) بودیم و زنانمان با ما نبودند. پس گفتیم: نمی خواهی ما را اخته کنی؟ پس او ما را از این نهی کرد و اجازه داد که زنی را در زمان معلوم نکاح کنیم، پس عبدالله از روی جزع این آیه را خواند که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طِبْيَاتَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ**^۱ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه ای را که خدای بر شما حلال گردانید بر خود حرام نکنید و از حد درمگذرید که خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد و هشام از ابن جریج از عطا از ابن عباس روایت کرد که خدای بر عمر رحم کند، متعه غیر از رحمتی از سوی خدا به امت (ص) نبود و

۱- عبارت چنین است **فَقُلْنَا الْإِنْسِطِخِي؟ وَبِهِ شُوحِي وَكُنَايَه يَادْأَوْر** شده اند که

اگر بایستی بدون زن باشیم پس بهتر است که اخته گردیم.

۲- آیه ۹۵ از سوره مائده است در کتاب ایضاح به اشتباه آیه ۸۷ آمده.

اگر او (عمر) آنرا نمی‌کرد هیچکس بجز شفی^۱ نیاز به‌زنا نداشت. و هشام از ابن جریج از ابوالزبیر روایت کرد که از جابر بن عبدالله شنیدم که گفت: ما اصحاب نبی بهره می‌بردیم تا عمر آنرا در شان عمرو بن حرث نهی کرد. و نیز جابر گفت هنگامیکه زمان (متععه) تمام شد و خواستید که شروع به‌معاودت بسوی (زن) بکنید بایستی که مهری جدید برای او قرار دهید.

برخی پرسیدند که زمان عده چقدر باشد؟ گفت برای بهره‌وری از آنان، يك دوران حیض لازم است...»
فضل بن شاذان روایات دیگری هم در همین زمینه آورده است که همه دال بر حلال بودن متعه است که از تمام آن چشم می‌پوشم و به‌همین مقدار روایت بسنده می‌کنم.

سؤال از اهل کتاب

یکی دیگر از مطالبی که فضل در ایضاح بدان اشاره کرده و بدان براهل تسنن ایراد گرفته است اینست که آیا می‌توان از اهل کتاب، چیزهائی که در قرآن نیست پرسید؟

تیترا این مطلب در صفحه ۳۵۹ ایضاح چنین است:
ذکر ما لم یوجد فی کتاب الله عزوجل از بشر المریسی، از ابی یوسف قاضی، از مجالد بن سعید، از عامر بن شعبی روایت گردید که: عمر خطاب بر پیامبر -صلی الله علیه و آله- درآمد، و کتابی در دست داشت که در آن از توراۃ بزبان عربی نوشته شده بود، و آنرا بر رسول الله (ص) بخواند، و پیامبر (ص) خشمگین گردید بطوریکه در چهره‌اش نشان غضب پیدا شد.

پس عمر گفت: پناه می‌برم برخدا، از خشم خدا و از خشم رسول خدا.

پس او (ص) بر منبر شد و بر مردمان خطبه خواند و گفت: ای مردمان! از اهل کتاب راجع به‌چیزی می‌رسید، زیرا که آنان شما را هدایت نمی‌کنند، و خویش را در گمراهی می‌افکنند، و چه‌بسا که بر

۱- ابن اثیر در فی‌النهایه می‌گوید که مقصود از شفی عده کمی از افراد است و ازهری می‌گوید که مقصود یشفی است یعنی کسیکه می‌خواهد زنا کند اما اقدام نمی‌کند. برخی هم این کلمه را شقی خوانده‌اند (از حاشیه صفحه ۴۳۹ ایضاح) بنظر من هم شقی درست‌تر می‌آید.

شما امر باطلی را حدیث کنند و شما گفتار آنانرا تصدیق کنید، یا برحق چیزی گویند و شما آنانرا تکذیب نمائید.

و حتی، اگر موسی - علیه السلام - اکنون بین شما حاضر می بود بر او حلال نبود مگر آنکه از من پیروی کند.

و نیز از وکیع، از ابن مسعود بن کرام، از ابی اسحاق از حارث از علی - علیه السلام - روایت کردید که: پیامبر خدا (ص) گفت که: ای مردمان، بچیزی مخالف قرآن، که من آنرا حلال نکرده ام دست نیازید، و من حلال نکرده ام مگر آنچه را که خدا حلال کرده و حرام نکرده ام مگر آنچه را که او حرام کرده، و در حالیکه خدا مرا هدایت کرده است چگونه برخلاف او گفته ام؟.

با توجه به این خبر، در صفحه ۴۶۵ ایضاح مطلب دیگری از عبدالله بن عمر نقل کرده است که خلاف آنرا می رساند، و آن چنین است: روایتی که از عبدالله عمر دارید که مردی از او در مورد مسأله ای سؤال کرد و در نزد او مردی از یهود نشسته بود که یوسف می نامیدندش. پس ابن عمر گفت از یوسف سؤال کن زیرا که خدای تعالی می گوید: **فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** یعنی پس سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما نمی دانید.

پس گمان می برید باینکه اهل ذکری که خدا دستور به سؤال از آنان داد یهود و نصاری هستند، و اگر از یهود و نصاری در دین خود سؤال کنیم. در آنچه که مالک آن هستیم دعوت کرده ایم، پس این از شگفتی ها و دروغ های روایت شما به اصحاب رسول خدای است.^۲

غلاة شیعه

غلاة یعنی غلو کنندگان و اینان گروه هایی بودند که پیرامون ائمه شیعه بخصوص پیرامون حضرت علی بن ابی طالب روایات اعجاب انگیز بسیار دور از ذهن نقل می کردند، و بالاخره تا بدانجا رسیدند که علی را در خدائی شریک کردند!

و این روایات البته مغایر مدلول آیه ای از قرآن بود که پاسخ مدعیان محمد (ص) بشمار می رفت که از او انتظار معجزات داشتند

۱- آخر آیه ۴۵ از سوره نحل و آیه ۸ از سوره انبیاء در حاشیه ایضاح آیه ۴۳

و ۷ آمده است

۲- صفحه ۴۵۶ ایضاح

یا ایراد می گرفتند که چرا او نیز می خورد و می خوابد و چون دیگر افراد بشر نیازهای طبیعی و جسمانی دارد:

«قل انا بشر مثلکم الا اوحی الی» یعنی بگو که منم بشری چون شما هستم مگر آنکه بمن وحی می شود.

بنا براین اهل سنت و جماعت در مقابل اینگونه غلوها برانگیخته می شدند و دامنه بحث ها به جدال می انجامید، و البته هر روز از گوشه ای گروهی دیگر برمی خاستند و ادعائی دیگر می کردند و باید دانست که این ادعاها و غلوها در واقع بازتاب اجتماعی ایرانیان در مقابل ظلم طبقه حاکمه بود.

اما این گونه غلوها ویژه همه ایرانیان نبود و گروههای بسیاری مخالف ادعاها ی اینان بودند.

حافظ امام جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن بن جوزی که بسال ۵۹۷ در گذشته در کتاب تلخیص ابلیس می گوید:

و غلو الرافضه فی حب علی رضی الله عنه حملهم علی ان وضعوا احادیث کثیره فی فضائله، و اکثرها تودیه^۱.

یعنی غلو رافضیان در دوستی علی - رضی الله عنه - آنان را وادار به وضع احادیثی در فضائل او می کند که اکثر آنها او را آزار می دهد. غلو و زیاده روی این گروه ها در بخش هفتاد و دو ملت شرح داده شد، اما باز به گوشه ای از آن اشاره می شود:

طایفه ای بنام ذمامیه، جبرئیل را مذمت می کردند که مأمور به نزول به علی بود اما به محمد نزول کرد:

و طائفه یقال لها الذمامیه، یذمون جبریل و یقولون کان مأموراً بالنزول علی علی فنزل علی محمد^۲.

و باز شخصی بود بنام ابومنصور عجللی که منتظر محمد بن علی الباقر بود و ادعا می کرد که وی خلیفه محمد بن علی است. که به آسمان عروج کرده و خدا با دست خویش سر او را مسح کرده و می پنداشت که او قطعه ای از آسمان است که ساقط خواهد شد^۳.

۱- تلخیص ابلیس چاپ مصر صفحه ۹۹ ۲- تلخیص ابلیس صفحه ۹۸
۳- اشاره به آیه ۴۵ از سوره طور است که پاسخ مدعیان محمد است که از او می خواستند اگر پیامبر است قطعه ای از آسمان را به زمین بیندازد، و قرآن می گوید که: وان یروا کسفاً من السماء یقولوا سحاب مرکوم، یعنی اگر قطعه ای از آسمان بینند که می افتد (از روی انکار) می گویند که آن ابری متراکم است!

و باز طایفه‌ای از روافض بودند که جناحیه نامیده می‌شدند و پیروان عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر ذی‌الجناحین بودند و اعتقاد داشتند که روح خدا در اصلاب انبیاء جریان داشته تا آنکه به عبدالله منتهی شده و او نمرده است و اوست که منتظر است^۱. و باز طایفه‌ای که غرابیه نامیده می‌شدند اثبات می‌کردند که علی در نبوت با محمد شرکت داشت^۲. و بالاخره:

فی عصرنا اسحق بن محمد المعروف بالاحمر کان یزعم ان علیاً هواله عز وجل و انه یظهر فی کل وقت فهو الحسن فی وقت و كذلك الحسین وهولذی بعث محمداً صلی‌الله علیه وسلم^۳

یعنی در زمان ما (زمان ابن جوزی) اسحق بن محمد معروف به احمر معتقد است که — علی — خدای عزوجل است و او است که در همه وقت حاضر است و حسن و حسین نیز همچنین و او است که محمد — صلی‌الله علیه و سلم — را (به پیامبری) برانگیخت.

به‌دیگر فرقه‌های غلاة در فصل فرق مختلف اشاره رفته است و بیش از این در اینجا لازم نمی‌نماید پس بهتر است که بینیم عقیده فضل بن شادان در باره غلو چیست!

در صفحه ۴۶۵ ایضاح چنین آمده:

شما گمان می‌برید که شیعه می‌گویند که «به‌آل محمد علمی الهام می‌شود که به‌تعلیم نیاز ندارد» پس شما کسانی هستید که این روایت ابن عمر را نقل می‌کنید که گفت: آنان قومی فهمی‌اند و همانا که علی می‌گوید: در نزد من غیر از وحی نیست، مگر آنکه خدای بمن فهم عطا کرده، پس آیا فهم غیر از الهامی است که خدای آنرا برینده خود می‌فرستد؟ و شما گمان می‌برید که بی‌شک رای مباح با شما است هنگامیکه بر شما وارد می‌شود آنچه را که در کتاب و سنت راجع بدان کوشش نکرده‌اید؟

پس آیا رای غیر از الهامی است که خدای در قلب مرد القاء می‌کند و بدان می‌گوید؟ و همچنین الهامی که خدای آنرا به‌مرد وحی میکند و بدان می‌گوید؟

۱ — تلبیس ابلیس صفحه ۹۸ — ۳ — همان کتاب و همان صفحه

۲ — همان کتاب و همان صفحه

۳ — تلبیس ابلیس صفحه ۹۷

با اینحال شیعه اینرا نمی گوید و ایمان بدانچه که شما در رای و الهام می گوئید ندارد، و دلیل بر آن قول علی بن ابیطالب است — صلوات الله علیه — :

ما عندنا الا ما فی کتاب الله او ما فی الصحیفه و علی — علیه السلام — راست گفت. در نزد او نبود مگر آنچه که در کتاب خدای بود زیرا کتاب خدای کلیه علوم را که مردم در امر دینشان بدان نیاز دارند جمع میکند، پس آنچه که در صحیفه است، تفسیری است از آنچه که در کتاب خدا است.

و شما نفرت دارید از اینکه میگویند: نزد آل محمد کتابی است که در آن علم حلال و حرام، بخط علی و املاء رسول خدای (ص) هست و همانا آنچه را که از آنان روایت می شود حق است!

آنان اینرا می گویند و این مطلبی عظیم و یا منکر نیست که علی بن ابی طالب — صلوات اله علیه — آنچه را که از رسول اله شنید. نوشت و آنرا ثبت کرد و آن علم را بفروزش ارث گذاشت و از شما فقیهانی هستند که بفروشد خود صد کتاب، یا بیشتر و کمتر، ارث می گذارند از آنچه که شنیده اند یا نوشته اند، و این بر شما منکر نیست در حالیکه آنچه را که علی — صلوات اله علیه — از رسول اله (ص) شنیده نوشت انکار می کنید و این موضوع را بزرگ می کنید و از او روایت می کنید که گفته است:

كنت والله اسأل فاعطی، واسكت فابتدی و بین الجوانح منی علم جم فاسألونی^۱.

بعد می گوئید که حسن و حسین — صلوات اله علیهما — علی (ع) را از حارث اعور نوشته اند، بخدای که ممکن نیست علی که علمش را به مردمان بذل می کند بفروزش بخل بورزد و این بدگوئی بزرگی است و ممکن نیست...

این گفتار نشان می دهد که فضل شخصاً از غلاة نبوده غلو راهم در مورد علی (ع) و فروزش قبول ندارد. بویژه آنکه او کتابی هم در رد بر غلاة نوشته است که در جای خود از آن یاد گردید.

البته دوستداری خاندان علی (ع) در بین ایرانیان چنان بود که

۱ — این جمله درست بهمین صورت در نهج البلاغه نیامده و روایاتی نظیر این هم هست انتهای جمله چنین معنی می دهد که بین بالها یا جوانب من علم بسیاری است پس از من بپرسید.

ائمه بزرگ ایرانی اهل سنت و جماعت نیز همواره در کتابهای خود احترام آنان را رعایت می کردند، و دیده نمی شود که يك ایرانی اهل تسنن به اهل بیت پیامبر اسلام بتازد از جمله احتراماتی که برای اهل بیت رسول قائل شده اند یکی و بزرگتر از همه آنست که پس از نام رسول جمله «صلی الله علیه و آله و سلم» را می آوردند. و بطوریکه می دانیم اصل این جمله آیه ای از قرآن است: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»^۱ یعنی همانا که خدا و فرشتگانش به نبی (محمد) نیایش و نماز می برند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او نماز برید و تسلیم او باشید! و در این آیه فقط به نبی اشاره شده و نه بفرزندان او اما ایرانیان چه علماء سنت و چه شیعیان آل محمد را نیز مستوجب نماز می دانند.

یکی از بزرگترین ائمه ایرانی، امام محمد غزالی است که در پیشوائی او در مذهب ابوحنیفه شکی نیست و او نیز در کتابهای خویش همواره آل محمد را ستایش می کند.

البته آنانکه واقع بین تر بودند ستایش این گروه را مانع از تمجید اعمال گروه دیگر نمی دانستند.

عطار نیشابور در مقدمه منطق الطیر خود خدمات خلفای راشدین و اولاد علی را بر شمرده همگان را مستحق ستایش در خور خویش می داند و گروهی را که بطرفداری اهل تسنن ذم آل علی را می کرده اند و نیز آنانرا که بطرفداری از آل علی خلفای راشدین را نفی می کرده اند هشدار داده و تعصب بدون تعقل را در اندیشه انسانی مردود می شمرد. تا آنجا که:

کفر کافر را و دین دیندار را لحظه ای دردت دل عطار را

آرامگاه فضل بن شادان

فضل بن شادان در تداول عامه نیشابور، شاه فضل نامیده می‌شود و آرامگاه فضل در ۵ کیلومتری شرق شهر کنونی نیشابور و چهار کیلومتری شمال شرقی امامزاده محمد محروق و حکیم عمر خیام قرار دارد، و از آنجا که بگفته نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهارمقاله، حجة الحق عمر خیام را در گورستان حیره بخاک سپرده‌اند، می‌توان داوری کرد که فضل بن شادان هنگام مرگ در گورستانی نزدیک به حیره خفته است.

بر روی گور فضل سنگ قبری نهاده‌اند که تقریباً معرف او است و خلاصه‌ای است از آنچه که در شرح احوال او آمده، و معلوم نیست از سوی کدام شخص نیک‌اندیش بمناسبت هزاره درگذشت فضل بسال ۱۲۶۱، تهیه شده است.

نوشته‌های این سنگ باین شرح است:

هذا ضريح النحرير المتعال، و النبيل المفضل ذي العز والاجلال
شمس ذوی البسائط و الافضال، المؤسس المهد لعلم الکلام القائم بالقسط
لاقامة البراهين لاهتداء الانام، الراوی عن الامامين ابی الحسن علی بن موسی
و ابی جعفر الثانی علیهما السلام، زبد الرواة و نخبه الهداة، و قدوة الاجلاء
المتکلمين و اسوة الفتهااء لمتقدمين، الشيخ العليم الجليل، الفضل بن شادان
بن الخلیل، طاب الله ثراه قدوصل بقاء ربه فی سنة ۴۶۰ قد ترجم عليه ابو
محمد الحسن العسگری علیه السلام فقال رحم الله الفضل ثلاثة ولاء و قال
ایضاً اغبط اهل خراسان بمكان الفضل و قال محمد بن ابراهيم الوراق
خرجت الی الحج فدخلت الی مولای ابی محمد الحسن العسگری (ع) وارینته
کتاب الفضل بن شادان فظرفیه و تصفحه ورقه ورقه و قال علیه السلام
هذا صحيح ينبغي ان يعمل به رحم الله الفضل کتبه فی سنة ۱۲۶۱

ترجمه مطالب این سنگ نوشته چنین است:

اینست آرامگاه استاد والا و دانشمند شریف، دارنده عزت و جلال، خورشید گشاده دست و برتر، بنیان گذار و گسترش دهنده دانش سخنگوئی، استوار به عدل در برپاداشتن براهین، برای راهنمائی آفریدگان، روایت کننده از امامان ابی الحسن علی بن موسی، و ابی جعفر ثانی علیهما السلام. برگزیده راویان و نخبه راهنمایان، و نمونه برترین سخنگویان و پیشوای فقیهان پیشین پیر دانشمند جلیل. فضل پسر شاذان پسر خلیل. خداوند پاداش نیکش دهد.

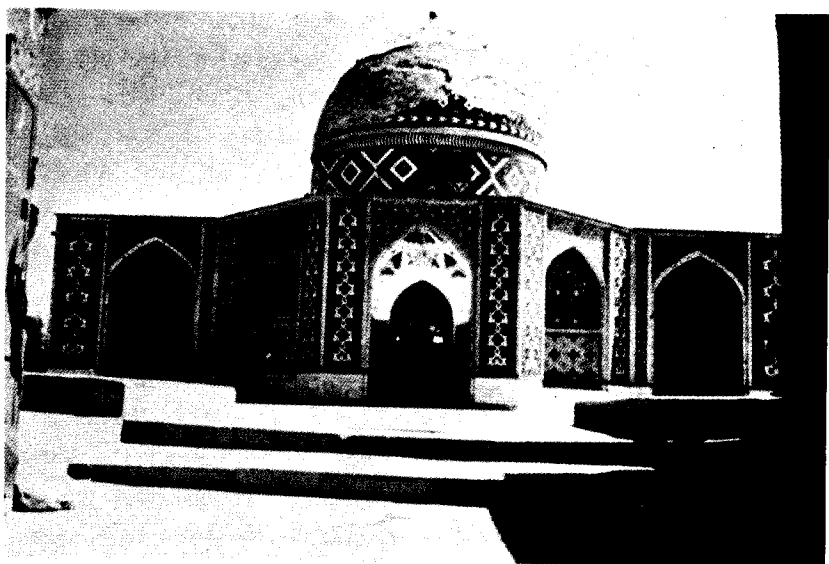
او در سال ۲۶۵ بدیدار پروردگارش رسید. و ابومحمد حسن عسگری علیه السلام برو رحمت فرستاد و سه بار پی در پی گفت: خدای بر فضل مهربان باشد و نیز گفت: به اهل خراسان رشک می برم به جایگاه فضل. محمد بن ابراهیم وراق گفت که در سفر حج بر مولای خود محمد الحسن عسگری وارد شدم و کتابی از فضل بن شاذان را بنظرش رساندم. بدان نگریست و برگ برگ ورق زد و گفت:

این کتاب صحیح است و سزاوار است که بدان عمل شود. خدا فضل را رحمت کند. در سال ۱۲۶۱ نوشته شد

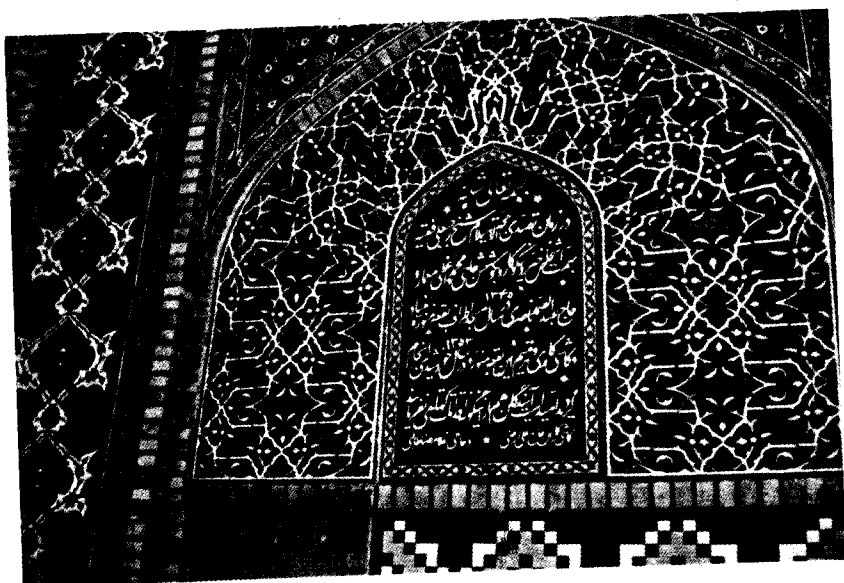
از سال ۱۳۴۲ تاکنون گروهی از نیک اندیشان نیشابور که یکی از ایشان چنانچه گذشت برای چاپ این جزوه نیز مرا یآوری کرده اند، در آرامگاه او تغییراتی بعمل آورده مسجد و کتابخانه و دیگر تاسیسات لازم را برای این مکان ساخته اند.

باغ بزرگی که در حریم این آرامگاه قرار دارد اکنون لبریز از درخت و گل و گیاه است، و درمیان انبوه حیرت انگیزی از خرابه های شهر باستانی نیشابور قرار دارد.

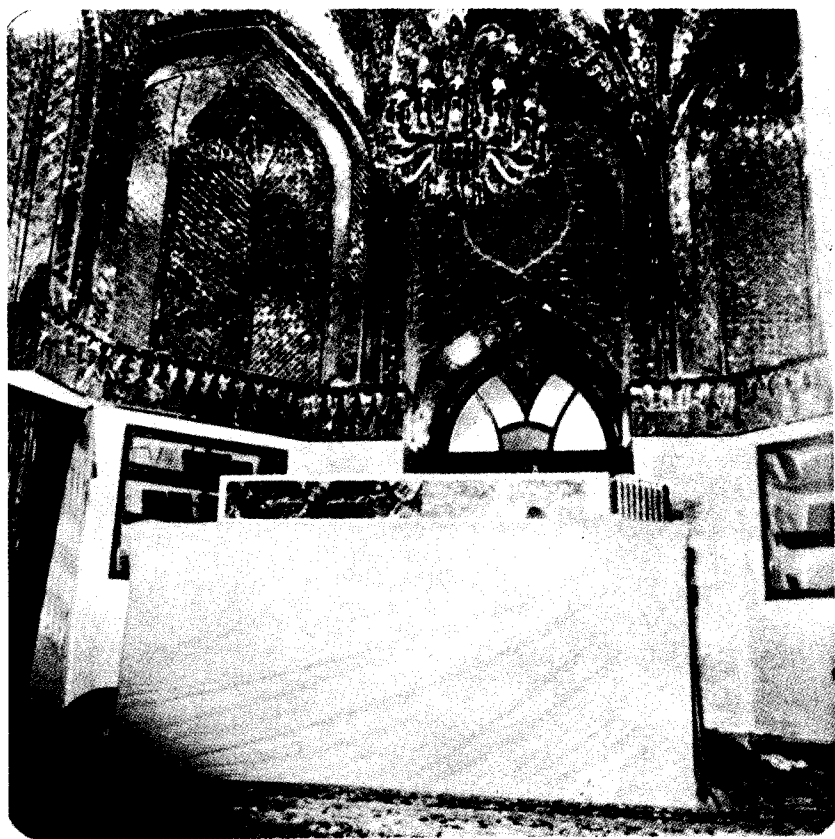
گوئی همواره همه و همه انگیز این گروه انسانهای عاشق که ناکام و بنا به هوس يك امیر و پادشاه خونخوار، سحر ندیده در اندرون يك شام تاریک و سیاه و دراز آهنگ فرو رفته اند، بگوش جان جهانیان می رسد.



نمای بقعه فضل از سوی جنوبی
بقعه اولیه منحصر به ساختمان زیر گنبد بوده است و ساختمان طرفین از سال ۱۳۴۳ ساخته شده است



کتیبه‌ای که در ضلع جنوب غربی آرامگاه نصب شده، و در آن، از آیندگان نیز
به شرکت در کارهای نیک دعوت گردیده



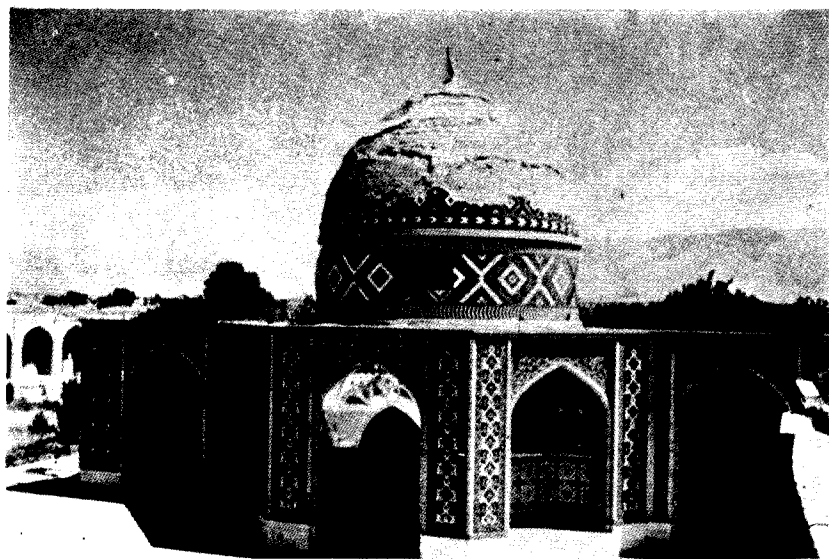
نمای داخلی آرامگاه. کتابخانه‌ای که از سوی محدث ارموی به آرامگاه فضل هدیه شده
است در قفسه‌های دوسوی مقبره دیده می‌شود



آئینه کاری داخل بقعه



نمای عمومی باغ آرامگاه



آرامگاه ازیوی جنوب شرقی،